



آوردن این مطالب، نه به معنای تأییدست‌ونه به تبلیغ؛ قصد من تنها آوردن نوشته‌های فریدون است.

د. قباد (فریدون ایل‌بیگی): کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین (2)



ما در نوشته‌های قبل از انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ و اعلام جمهوری اسلامی در ایران، اثرات شوم يك امر (استقرار يك رژیم اسلامی و استبداد دینی بجای دیکتاتوری سلطنتی) را تشریح کرده و چشم‌انداز رقت‌انگیز آینده‌ی جامعه را، که پس از اعلام رژیم اسلامی دقیقاً تحقق یافت، ترسیم و پیش‌بینی کرده بودیم. پس از انقلاب سیاسی بهمن، انقلابی که به حاکمیت قرون وسطائی ولایت فقیه منجر شد، نیز در سلسله مقالات "سیر مشروعه طلبی در ایران"، "فدائیان اسلام" و "لا یحبه قصاص" و مقالات متعدد دیگر "رهائی"، به اثرات و جوانب مختلف این پدیده‌ی منحوس پرداخته ایم.

ولی پس از سی خرداد ۶۰، کم‌کم برخورد صریح و مبارزه‌ی قاطع با دین (اسلام بویژه مذهب تشیع)، به عنوان یکی از عوامل عمده‌ی عقب‌ماندگی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، دشمن آزادی و آگاهی، مشرجهیل و خرافات و مانع پیشرفت و تمدن، زمینه‌های اجتماعی مساعد یافت. در میان بخش اعظم چپ (پوپولیست) ایران نیز کم‌کم، دگم‌ها و قالبهای از پیش ساخته شده‌ی "ثوریك" در زمینه‌ی سازش‌آمیز و ماتریالیسم (تحت شعار توخالی "توهین نکردن به اعتقادات مذهبی توده‌ها")، که عمری هشتاد ساله دارد، تا حدی ترك برداشت، تا جایی که معروف‌ترین سازمان خرد به سوزووا و پوپولیستی ایران یعنی فدائیان اقلیت، بالاخره در آذر و بهمن ۶۰ (پس از شکست تاکتیک مجاهدین، پس از شکست آرزوهای همیشگی فدائیان در وحدت با طرفداران "اسلام راستین" یا بقول خودشان "دموکرات‌های انقلابی"، پس از بی‌اعتنائی تحقیرآمیز مجاهدین به "نامه‌ی سرگشاده به مجاهدین خلق ایران" به امضای اقلیت، راه کارگر و جناح چسب اکثریت، چاپ شده در "کار" ۱۳۱، مهرماه ۶۰)، دل به دریا زد و سلسله مقالاتی در سه شماره تحت عنوان "ضرورت جدائی دین از سیاست" (۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰) انتشار داد. دو سه ماه قبل از اقلیت، يك سازمان پوپولیستی دیگر یعنی پیکار، سلسله مقالاتی در زمینه‌ی تز جدائی دین از سیاست انتشار داده بود. آیا باید موضع‌گیری‌های این گونه سازمان‌ها را در این زمینه به فال نیک گرفت و گمان برد که چپ ایران بالاخره پس از هشتاد سال، از انقباض این‌ه‌الیم و ماتریالیسم بریده است؟ آیا باید گمان برد که این چپ سرگشته و گم‌کرده راه، بالاخره به ضرورت برخورد با دین پی برده است؟ به نظر ما متأسفانه چنین نیست. نگاهی سطحی به همین سلسله مقالات پیکار و اقلیت کانیست تا نشان دهد که این رفقا (خصوصاً پیکار) در همان حال و هوای دهه‌ی اول قرن بیستم به سر می‌برند و موضع‌گیری اقلیت نیز نه ناشی از نوعی آگاهی مارکسیستی بلکه بیشتر حاکی از يك برخورد عکس‌العملی و بقول معروف "نه از حُب علی بلکه از بُغض معاویه" است. عکس‌العمل در مقابل يك رویای تحقق نیافته، يك آرزوی سرکوب شده است. البته فراموش نکنیم که تز "جدائی دین از دولت" به عنوان يك ضرورت تاریخی توسط بورژوازی تاریخاً انقلابی قرن نوزدهم عنوان شده بود. چپ کج اندیش و نابالغ ایران، مدت سه سال اول بعد از انقلاب، با هر چه که رنگ و بوئی بورژوائی یا بقول خودش "لیبرالی" داشت، عداوت می‌ورزید. تز مترقی جدائی دین از دولت بد بود. چرا که بورژوائی بود. توجیه "ثوریك" آن، "توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها" بود. اما واقعیتی را که اپورتونیست‌های ما ناشیانه پنهان می‌کردند چیزی جز این نبود: ارائه‌ی این تز (جدائی دین از دولت)، "دموکرات‌های انقلابی" (یعنی مجاهدین) را از "پرولتاریا" (یعنی اقلیت و امثالهم) می‌راند و "انقلاب دموکراتیک خلق" یتیم می‌ماند. دموکراسی بد بود و نمی‌بایست به آن نزدیک شد؛ چون بورژوائی بود. لابد استبداد آخوندی و ارتجاع کثیف پیش‌سرمایه داری (در آن ایام هنوز "ضد سرمایه داری وابسته" و "ضد امپریالیسم") چیز خوبی بود. وقتی هم که معلوم شد رژیم ولایت فقیه، "ضد سرمایه داری وابسته" و "ضد امپریالیسم" نیست، باز دموکراسی بد بود، چرا که "لیبرالی" بود (۱۳).

باری، اگر يك رژیم سیاه و قرون وسطائی متکی بر دین و پیاده کردن اسلام و قرآن در ایران حاکم نبود، اگر اشاعه‌ی مستقیم و غیر مستقیم تز سازش با دین یعنی سازش‌آمیز و ماتریالیسم، توهم نسبت به اسلام مجاهدین، طی چهار

۱۳- در باره‌ی پریشان‌گویی‌های چپ ایران در زمینه‌ی دموکراسی، بارها و بارها در "رهائی" سخن گفته‌ایم. جدیدترین نمونه‌ی آن‌سرا در رهائی شماره ۱۲ (دوره‌ی سوم)، اسفند ۱۳۶۱، بویژه در مباحث مربوط به دموکراسی و آزادی در همان شماره می‌توان مشاهده کرد.



سال بخش اعظم چپ ایران را سترون نگرده بود، اگر انبانی از انحرافات و بد آموزی های هشتاد ساله (از بد و شکل گیری پدیده‌ی عجیب و نوظهوری در سوسیال دموکراسی جهان، در ایران تحت نام "سوسیال دموکراسی"، "اجتماعیون — عامیون"، "مرکز غیبی" و غیره از حوالی سال ۱۲۸۲ شمسی — ۱۹۰۴ میلادی — به بعد) وجود نمی‌داشت، اگر سایه‌هایی از برداشت‌ها، فرهنگ و تفکر مذهبی هنوز در بین بسیاری از عناصر چپ به چشم نمی‌خورد، اگر معادله‌ی انسان — جامعه و جامعه — انسان بر هم تاثیر متقابل نداشت و به دیگر سخن، اگر عقب ماندگی چپ ایران ریشه در عقب ماندگی جامعه‌ی ایران نداشت و متاثر از آن نبود، اگر تفکر علمی و حتی اگر تجربه‌ی تاریخی جایگزین تداوم توهمات ایده‌آلیستی شده بود، اگر "توهم توده‌ها"، و در واقع، توجیه توهم خود آن‌ها (نیروهای چپ) نسبت به دین — به طور عینی وجود نمی‌داشت، اگر التقاط اسلام و مارکسیسم در بین مجاهدین و التقاط ریشه دار مارکسیسم و اسلام در بین گروه‌ها و سازمان‌های مدعی کمونیسم (علی‌رغم انکار وجود یک چنین التقاطی توسط هر دو دسته‌ی فوق) حاکم نبود، اگر سازمان‌های مدعی مارکسیسم — لنینیسم در ایران، درک عمیق و دقیقی از ماتریالیسم می‌داشتند، و اگر ده‌ها "اگر" دیگر را می‌شد نادیده گرفت، در این حال مقاله‌ی حاضر، که جزئیات ضرورت برخورد کمونیست‌ها با دین، وظیفه‌ی دیگری را برای خود قائل نیست (و این امر نه تصادفی بلکه عالمانه و عامدانه است) می‌توانست به عنوان توضیح واضحات و تکرار یک حقیقت مسلم تلقی گردد. و در این حال البته ما می‌توانستیم بدون گذار از این مقدمه‌ی بدیهی و غیر ضروری مستقیماً وارد مباحث اساسی شده، وظیفه‌ی کمونیست‌ها را در روشن کردن کم و کیف برخورد با دین، چه در سطح ترویجی و چه به خصوص در سطح تبلیغی، برای توده‌ی عادی مردم مورد بررسی قرار دهیم. ریشه‌های تاریخی — و زمینه‌های اجتماعی ادیان (و بویژه دین اسلام) را به نمایش بگذاریم، جنایاتی را که در طول تاریخ بشریت بر مبنای دین (در ایران و سایر کشورهای اسلامی بر مبنای اسلام) انجام شده است نشان دهیم، منشاء تحولات بعدی ادیان (و علت تحول کمتر دین اسلام) و ضرورت پیدایش این تحولات (عمدتاً همگام با تکامل تاریخی آن جوامع) را بر ملا سازیم، زیر و بم روابط ادیان با طبقات استثمارگر در طول تاریخ و امروز با سرمایه داری را افشاء کنیم، آگاهی و علم را در مقابل جهل و خرافات پوسیده‌ی مذهبی، تمدن و پیشرفت را در مقابل ارتجاع و عقب ماندگی، آزادی را در مقابل دگم‌ها و تعصبند مذهبی قرار دهیم، ببینیم که مثلاً پروتستانتیسم در مسیحیت و نوعی تجدیدگرایی در اسلام از زمان سید جمال الدین افغانی، آیت الله نائینی، آیت الله کاشانی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، مجاهدین خلق و غیره در پاسخ به چه نیاز تاریخی صورت گرفته است و می‌گیرد تا ده‌ها مسائلی از این قبیل را — مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. ولی متأسفانه چنین نیست. به خاطر سنت هشتاد ساله‌ی تز سازش دین با سوسیالیسم (۱) وجود ریشه‌های عمیق و سخت جان انحرافات و بد آموزی در بخش اعظم چپ کنونی ایران، نکته‌ای که در شرایطی دیگر و در جوامعی دیگر، یک امر بدیهی و قابل چشم پوشی بشمار می‌رود، برای ما، هنوز گام اولیه و ضروری است. گسار اولیه و اساسی این است که اول برانداری را ثابت کنیم یعنی قبل از این که برای روشن کردن چگونگی برخورد با دین — سراغ توده‌ی عادی مردم برویم، اول باید ریشه‌های گیج سری‌ها، کج اندیشی‌ها و بد آموزی‌ها را در چپ نشان دهیم. وقتی نیروها و عناصر به اصطلاح آگاه، در یک چنین اعماقی از نا آگاهی (نسبت به وظیفه‌ی سوسیالیستی خود) به سر می‌برند، از

۱- تا آنجا که ما اطلاع داریم در این زمینه تا کنون تحقیق مستقلی انجام نشده است و اگر اشتباه نکنیم این مباحث برای اولین بار در کتاب "قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه"، جلد اول (پیشگفتار)، چاپ آذر ۵۷، در صفحات ۲۸-۱۲ (وزیر نویس‌ها و یادداشت‌های مربوط به آن) مطرح شده است. اسناد مربوط به جهل سال دوم (حدوداً از ۱۳۲۰) که به حزب توده و سازمان‌های چپ دیگر در این چند سال اخیر مربوط می‌شود، علی‌رغم پراکنده بودن، غالباً موجود و برای جویندگان، کم و بیش قابل دسترسی اند. اسناد مربوط به جهل سال اول نادر و دسترسی به آن‌ها دشوار است چرا که بیشترین آن‌ها در آرشیوهای کتابخانه‌های شوروی بویژه در گرجستان، ازبکستان و آذربایجان شوروی خاک می‌خورند. با این حال همین مقدار اسنادی که از این دوره در اختیار داریم، برای اثبات تز "سنت هشتاد ساله‌ی بد آموزی — های چپ ایران در التقاط دین و سوسیالیسم" کافی است. در این زمینه خوانندگان علاقمند می‌توانند از جمله به "اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، انتشارات مزدک، جلد‌های اول، سوم و ششم و نیز به اسناد و مطالب مندرج در کتاب "انترناسیونال دوم و شرق" (به زبان فرانسه)، انتشارات "کوژا"، پاریس، مراجعه کنند.



زحمتکشان جامعه چه انتظاری می توانیم داشته باشیم - اول باید دم در خانه خود را جارو کرد و ضرورت برخورد صریح و مبارزه ی قاطع کمونیست ها در مورد دین را نشان داد . چندین دهه است به گوشمان خوانده اند که سوسیالیسم و اسلام يك هدف مشترك یعنی آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را دنبال می کنند . حتی همین چند وقت پیش بود که احسان طبری و شاگردش، فرخ نگهدار، در نمایش مضحك تلویزیونی می خواستند با تکیه بر آثار مارکس، انگلس و لنین، برای ایمان " ثابت " کنند که مارکسیسم و اسلام، با د و شیوه ی به ظاهر متفاوت، يك هدف دقیقاً مشابه را دنبال می کنند . مدت سه سال، تمام نشریات بخش اعظم چپ " مارکسیست - لنینیست " ایران با تکیه بویژه بر آثار لنین می خواستند به ما بیاموزند که نباید به اعتقاد مذهبی توده ها " توهین " کرد (یعنی باید به آن تمکین کرد) و برای " اثبات " این امر چه بسیاسار از نوشته های لنین را نقل یا تحریف کردند (۱۵) . برای نشان دادن عدم صداقت، تقلب، روحیه و عملکرد اپورتونیستی، عقب ماندگی و خصلت دنباله روی پوپولیست ها، چکار می توان کرد؟ آیا در مقابل سازمان های به اصطلاح کمونیست که اصول اساسی سوسیالیسم علمی را تحریف می کنند و از قول مارکس و انگلس و لنین به خود آن ها و به هواداران خود شان دروغ می گویند، چه شیوه ای را باید به کار برد؟ آیا برای نشان دادن این امر که سخنان روشن و تفسیر ناپذیر کلاسیک - های مارکسیسم در رابطه با دین، در جهت خواست های اپورتونیستی، تحریف شده است، چه راهی برای انتخاب باقسی می ماند؟ آیا جار و جنجال های چند دهه - بویژه از زمان پیدایش حزب توده، این استاد تحریف تاریخ جنبش کمونیستی و اصول مارکسیستی و شاگردان (به ظاهر مخالف) امروزیش - بر سر د و سه عبارت لنین را، با بریدن سر و ته آن، و یسک عبارت از برنامه ی سوسیال دموکراسی آلمان (که در همان زمان، به طوری که خواهیم دید مورد انتقاد شدید و ریشخند آمیز مارکس قرار گرفت) به چه وسیله ای می توان افشاء کرد؟ آیا در مقابل ترسناک سازش دین و سوسیالیسم، با دست آویزهای مسخره (" توهین نکردن ۰۰۰ ") در جهت توجیه سیاست های اپورتونیستی و با استفاده (در واقع تحریف) از آثار مارکس و انگلس و لنین چگونه می توان نشان داد که اینان هرگز چنان خُرعلاتی را عنوان نکرده اند؟ برای نشان دادن همی اینها و افشاء شارلاتانیسم سیاسی و اپورتونیسم مهوع، آیا چاره ای جز این باقی می ماند که به آثار خود آن ها مراجعه شود؟ باری نقل قول هایی که از مارکس و انگلس و لنین در صفحات بعد خواهد آمد، فقط فقط در این رابطه است و هر تفسیر دیگری از آن ها، از هدف اصلی مقاله بدور.



همان طوری که در صفحات قبل گفته ایم، برخورد صریح و مبارزه ی قاطع با دین (و مفهوم این " برخورد صریح - و مبارزه ی قاطع " را نیز قبلاً توضیح داده ایم)، یکی از عمده ترین وظایف کمونیست ها و هر سازمان کمونیستی علی الخصوص در جوامعی نظیر جامعه ی ماست . بریدن از تمام نمود های ایده آلیسم (از جمله دین) یکی از عمده ترین پیش شرط های کمونیست بودن است و هیچ کمونیستی نمی تواند، در مورد ضرورت برخورد صریح با دین و مبارزه ی قاطعانه با آن تردید داشته باشد (گرچه متأسفانه تا کنون چنین نبوده است) . بدین ترتیب، این سؤال دیگر نه تنها بجاست بلکه - لازمست که در هر سازمان کمونیستی و در کل چپ ایران مورد بحث و بررسی قرار گیرد که: نحوه ی برخورد با دین و مبارزه

۱۵- از زمان نوشتن متن اولیه ی مقاله ی حاضر، در دو سال و نیم پیش تا کنون، بسیاری از باورها و توهمات در جامعه زیر و رو شده است. در آغاز، توده های مردم و در فاصله ی زیاد متعاقب آن، چپ پوپولیست ایران در یافت که توهماتش بر پایه های لرزانی بنا شده بود . این چپ، بویژه فدائیان خلق (اکثریت، جناح چپ اکثریت، اقلیت و غیره) که روزنامه و ستاد آن ها مورد حملات سازمان یافته ی حزب اللهی ها قرار می گرفت و راه پیمائی های آن ها به خاک و خون کشیده میشد، " عنصر تاریخی فدائی خلق " بودن خود را به نمایش می گذاشتند و بسا فدائیکاری اعلام می کردند که گویا نه رژیم اسلامی خمینی بلکه دست های نامرئی " وابسته به امپریالیسم"، " شاه خائن" و " ساواکی ها" در این جریان دست دارند تا " انقلاب شکوهمند ضد امپریالیستی ایران به رهبری امام خمینی را منحرف کنند" و از " احساسات پاک مذهبی توده ها سوء استفاده کنند" . فدائیان خلق، از باند های سیاه سازمان یافته ی آن روز که امروزه برادران حزب اللهی و یا امت حزب الله معروفند، حزب اللهی های آن روز که امروز، نمایندگان، وزیران و رهبران رژیم ولایت فقیه را تشکیل می دهند، مرتباً توسری می خوردند ولی با این همه، این توهم را در میان اعضا، و هواداران خود می پراکندند که برای فدائی خلق توسری خوردن از " خلق" رواست .

این دوره ی تلخ خود فریبی و مردم فریبی این " پیشگامان خلق" بنظر می رسد که - هر چند موقتاً - به پایان رسیده است . ولی امروز بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید همان ها (از جمله اقلیت) به سادگی آب خوردن از آن ور بام به این ور بام افتاده اند .



با دین (و تکرار کنیم نه مبارزه با معتقدین به دین) ، توسط کمیونست‌ها و سازمان‌های کمیونستی ، در شرایط مشخص جامعه‌ی ما ، باید چگونه باشد ؟



شاید بسیاری از رفقای چپ ، اعلامیه معروف " دو گاو " را که در همان ماه اول یا دوم پس از قیام بهمن ، توسط حزب الله در سطح بسیار وسیع در تهران پخش شد و مدت‌ها بر دیوارهای اطراف دانشگاه باقی بود ، به خاطر داشته باشند . خلاصه فرمایشات این اعلامیه ، که اسلام را با کمیونسم مقایسه می‌کرد ، این بود : اگر کسی دو گاو داشته باشد ، اسلام می‌گوید یک گاو را خودت نگه دار و گاو دوم را برای جلب رضای خدا ، به برادر دینی ، به همسایه‌ی مستمند و مستضعف بده که گاو ندارد . اما کمیونست‌ها هر دو گاو را به زور می‌گیرند و به دولت می‌دهند تا روستائی بیچاره حتی برای تغذیه‌ی طفل شیر خواره اش هم شیر نداشته باشد .

غالباً از آخوند‌ها یعنی " رهبران دینی " — که همواره با گرفتن خمس و نکات و سهم امام از مالکان و سرمایه‌داران (روستائیان و کارگران قادر به پرداخت چنین باج‌هایی نبودند) زیسته‌اند و در نتیجه بدون وجود سرمایه و سرمایه‌دار نمی‌توانند به حیات انگلی خود ادامه دهند و وظیفه‌ی دوگانه‌ی حمایت از منافع سرمایه‌داران و فریب و تحمیق زحمتکشان را بر عهده دارند ، در راستای وظیفه‌ی دوگانه‌شان ، شنیده‌ایم که لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مصادره‌ی اموال و املاک و کارخانه‌های سرمایه‌داران زالوصفت و غارتگر را برای زحمتکشان چنین تفسیر می‌کنند : کمیونسم می‌خواهد خانه‌ی محقری را یک کارگر با عرق جبین و خون دل خوردن ساخته است و یا کلبه‌ای را که یک روستائی از گاو و گل و بادست‌های پینه بسته اش بالا برده تا زن و فرزندانش سرپناهی داشته باشند بگیرد و جل و پلاش را بیرون بریزد زیرا که کمیونسم با مالکیت خصوصی مخالف است و حتی زن‌ها را هم می‌خواهد اشتراکی کند . . .

با این مقدمه ، به سئوالی می‌پردازیم که گاهی عنوان می‌شود: آیا یک سازمان کمیونستی حق دارد با توجه به این که — دین " یک امر خصوصی و شخصی است " ، با آن به مقابله بر خیزد ؟

سئوال بدین گونه کمی بد مطرح شده است و تا حدی شباهت پیدا می‌کند به یک سئوال دیگر : آیا یک سازمان کمیونستی حق دارد با توجه به این که مالکیت یک امر شخصی و خصوصی است با آن به مقابله بر خیزد ؟ علی‌رغم برخی شباهت‌های این دو سئوال (که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و متوجه نشد که " منطق " مورد استفاده‌ی هر دو در نهایت خود در یک نقطه — رفورمیسم — با هم تلاقی خواهند کرد) ، لافل ، به نظر ما تفاوت‌هایی نیز بین آن‌ها وجود دارد و این تفاوت‌ها ، کوچک نیستند : اولی (دین) ، پناهگاه محرومان و ستمدیدگانی است که هنوز به قدرت ویران‌گرانه و خلاقه‌ی خود آگاهی نیافته‌اند و دومی (مالکیت) وسیله‌ی غارت و چپاول زورمندان و استثمارگران . با اولی ، از طریق بردن آموزش و بردن آگاهی در میان توده‌ها باید مبارزه کرد و با دومی از طریق قهر انقلابی و در هم شکستن ماشین دولتی مدافع طبقه‌ی حاکم (مگر این که در این مورد اخیر ، مانند بسیاری از رفورمیست‌های ایرانی و غیر ایرانی به ضرورت اعمال قهر انقلابی اعتقادی نداشته باشیم و در این حال ، در بهترین حالت ، تعدادی رفورم‌های اجتماعی خواهیم داشت ، نه انقلاب اجتماعی) .

به مسئله‌ی " خصوصی بودن " دین برگردیم . برای این که مجبور به تکرار مباحثی که به تفصیل در صفحات قبل ، بویژه در بند ۲ و ۳ (" مفهوم ضرورت برخورد با دین " و " منظور از مبارزه‌ی قاطع و برخورد صریح با دین ") عنوان کرد نایم ، نشویم ، از رفقا می‌خواهیم مجدداً به آن صفحات مراجعه کنند . قبل از این که در این مورد پیش‌تر رویم ، به ریشه‌سنجی تاریخی " امر خصوصی بودن دین " در جنبش سوسیال دموکراسی ایران اشاراتی بکنیم . سئوال قبلی را تکرار می‌کنیم : آیا یک سازمان (حزب ، گروه) کمیونستی حق دارد با توجه به این که دین یک امر خصوصی و شخصی است به مقابله با آن بر خیزد ؟

برای یافتن پاسخ به این سئوال اگر بخواهیم به ریشه‌ی تاریخی سوسیال دموکراسی در ایران یعنی " حزب سوسیال دموکرات مسلمان " (به اختصار " همت " نامیده می‌شد) و به " جمعیت مجاهدین " و غیره و به منشاء طبقاتی بنیانگذاران آنها (اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها پیشه‌وران ، بازرگانان و روشنفکران بودند) ، به موضع طبقاتی آنها (عدم مخالفت شدید و صریح



در انقلاب مشروطیت با فتوای‌الیم، به اهداف آن‌ها "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" فقط مسلمان نبود بلکه سوسیال دموکرات‌های ایران، مدافعان اسلام بودند" (پیردازیم (۱۶))، اگر این روند، یعنی منشاء و موضع طبقاتی احزاب سوسیال دموکرات، برنامدها، عطف‌ها و اهداف آن‌ها را در سنوات بعد و پیراژ جنگ دوم جهانی در پیدایش حزب تود و متعاقباً در دهه پنجاه، تا پیدایش فدائیان و "مارکسیست"‌های مشعب‌ار مجاهدین و سپس از انقلاب، تا پیدایش ده‌ها حزب و سازمان و گروهی که از آن دو (فدائیان و مجاهدین "مارکسیست" شده) و با یکدیگر طریق دیگر رانند شدند، مراجعند کنیم، پاسخ به سؤال فوق، منعی است - آری، یک سازمان کمیونستی حق ندارد با وجود بدین که دین یک امر خصوصی است، با آن در مقابلت برخورد!

در نظامی مساحت مربوط به "امر خصوصی بودن دین"، چند در رابطه با چپ ایران در طی یک دوره‌ی طولانی هشتاد ساله و چند در رابطه با برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان، همواره بد و مقولده‌ی متفاوت باید توجه شود:

- ۱- یک وقت بحث است که دین یک امر خصوصی است برای مردم (و کارگران)؛ و نیز یک امر خصوصی است در رابطه با دولت.
- ۲- یک وقت یک حزب، یک گروه، یک سازمان کمیونستی، تحت هر توحید، بهانه و انگیزه‌ای (غالباً انگیزه‌هایی هر چند نخبلی ولی کم و ستر سالم) مردم را از دین و مذهب و کارگران مذهبی و غیره)، این امر را مطرح می‌کند که عملاً از زیر بار مسئولیت خود به عنوان یک حزب، گروه یا سازمان کمیونستی، یعنی مبارزه با دین و افشاء ماهیت آن شانه خالی کند.

امر خصوصی بودن دین گرچه یک شعار بورژوازی است ولی خوب است - صدقه‌ی بورژوازی هم نیست - دستاورد بشریت است - در مقام مقایسه با زنجیرهای محکمی که دین در طی قرون بد دست و پای انسانها بسته است - مترقی است - گامی بد پیش است که دین رسمی یا دولتی وجود نداشته باشد - کمیونست‌ها با همه این‌ها نه تنها مخالف بلکه حتی گریه‌ان را کافی نمی‌دانند - موافقت - بورژوازی "آزادی وجدان" را بد پیش می‌کشد، یعنی هر کس می‌تواند هر دین و مذهبی را که بخواهد انتخاب کند و یا هیچ دین و مذهبی نداشته باشد - این باز در مقابل بینش پیش سرمایه‌داری، در باره‌ی تعبد مذهبی و دین رسمی و غیره، گامی بد جلوت - ولی بورژوازی بد همراه آن یک چیز دیگر را هم برای کارگران مطرح می‌کند: شما آزادید که نیروی کار خود را بد هر کس که خواستید بفروشید یا نفرروشید ("آزادی" در مردن ارگستگی) و یا هر دین و مذهبی را که بخواهید انتخاب کنید - این ملك خصوصی ماست ولی آزاد نیستید که "حق" ما سرمایه‌داران را مورد تجاوز قرار دهید - این هم ملك خصوصی ماست و ورود در آن، ممنوع!

در این مقاله منظور این است که امر خصوصی بودن دین در رابطه با مردم و دولت (به مفهوم واقعی آن)؛ بد زیر سؤال کشید و شود بلکه بحث اینست که اگر چپ ایران، از دیرباز، از "امر خصوصی بودن دین" مفهوم واقعی آن یعنی "آزادی وجدان" - هر کس می‌تواند به هر دین و مذهبی معتقد باشد، یا هیچ دین و مذهبی نداشته باشد - را در نظر می‌داشت (که نداشت) و اگر جدائی دین از دولت را تبلیغ می‌کرد (که هیچوقت نکرد) نه صد البته امروز پس از قدرت رسیدن یک حکومت دینی در ایران (بلکه حتی دیروز) در تمام دوره‌های قبل از آن، از مشروطیت تا بهمن (۵۷) با توجه بد شرایط جامعه‌ی ما و نقش دین در آن، شعارهای مترقیانه‌ی اراد داده بود - در حالی که این چپ از شعار "امر خصوصی بودن دین" همواره به یک نتیجه‌گیری اپورتونیستی می‌رسید: "نباید به اعتقادات توده‌ها توهین کرد" - یعنی چه؟ این عبارت، در پراتیک چپ ایران، در طی چند دهه (تا به امروز)، دقیقاً چه معنایی داشت؟ در

۱۶- برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به:

"بین الملل دوم و شرق" و "قانون اساسی ایران ۲۰۰۰" اشاره شده در زیر نویس شماره (۱۴).



همان پراتیک چپ، هیچ معنایی جز این نداشت: اگر برای جلب نظر مذہبیون به خوش رقصی نمی‌پردازیم یعنی برای اسلام و کمونیسم، "هدف مشترک" نمی‌سازیم و اگر آسمان و ریسمان را به هم نمی‌بافیم که يك "اسلام مترقی" پیدا کنیم، ما که "دین و مذہب" خودمان ("کمونیسم") را داریم، به دین و مذہب "توده‌ها" چکار داریم، در باره‌ی دین و نقش مخرب آن سکوت می‌کنیم، مگر از قدیم نگفته‌اند که: عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

باری، عمده‌ترین منشاء کج اندیشی‌ها و بدآموزی‌های چپ ایران در توجیه عدم برخورد صریح و قاطع با دین را باید در شعار اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان جستجو کرد: "دین يك امر خصوصی است" (۱۷). با این همه برای پی بردن به عمق کج اندیشی چپ ایران، باید این نکته را تذکر داد که آن شعار، در دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم ارائه شد و در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان راه یافت که این زمان مصادف با فرمان سرکوب‌های بیسمارک در مورد کاتولیک‌ها و رهبران مذہبی آن‌ها بود. در آن شرایط مشخص، با توجه به سرکوب‌های وحشیانه‌ی بورژوازی و "مظلومیت" دین، **یظاھر** ممکنست آن شعار سوسیال دموکراسی آلمان، اپورتونیستی جلوه نکند. و اگر بخواهیم به زبان یوپولیست‌های کنونی خودمان صحبت کنیم: بورژوازی و "لیبرال‌ها" دارند "خلق" را سرکوب می‌کنند و ما انواع و اقسام "خلقِ—ون" باید به دفاع از "خلق" یعنی مرتجعین مذہبی (برخیزیم - مارکس و انگلس، بر خلاف یوپولیست‌های ما و اپورتونیست‌های رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان، نه به ظاهر بلکه به عمق مسئله توجه داشتند و بشدت در مقابل آن شعار خوش آب و رنگ یوپولیستی به مخالفت برخاستند. مارکس، در ۱۸۷۵، در انتقاد به رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان در مقابل سیاست ماشاات‌گرایانه نسبت به دین و عدم برخورد صریح و قاطع در مورد آن در نوشته‌ای تحت عنوان "عیب‌گیری‌های حاشیه‌ای بر برنامه‌ی حزب کارگری آلمان" در رابطه با دین چنین می‌نویسد:

"آزادی وجدان"! اگر کسی در این دوران "مبارزه به خاطر فرهنگ" می‌خواست به لیبرالیسم واژه‌ی قدیمی‌اش را یاد آوری کند، این کار را تحت همین عبارت مندرج در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان می‌توانست انجام دهد: "هرکس باید بتواند نیازهای دینی و جسمی خود را برآورده کند بی آن که پلیس بینی‌اش را در آن فروبرد". اما حزب کارگری (آلمان) این موقعیت را بدست آورده بود تا اعتقادش را بیان کند که "آزادی وجدان" بورژوازی، بی‌انگیز چیزی جز این نیست که باید انواع و اقسام ممکن آزادی وجدان دینی را تحمل کرد، در حالی که حزب کارگری وظیفه دارد وجدان‌ها را از چنگ هر گونه دستگاه‌های استعالمه‌ی دینی، رهائی دهد. اما حزب کارگری (آلمان) فقط به این دلخوش داشت که از حد بورژوازی تجاوز نکند. (تاکید‌ها از مارکس است).

انگلس در زمینه‌ی "آزادی وجدان" و "امر خصوصی بودن دین" مندرج در همان برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان، با همان قاطعیت مارکس ولی در شکل ملایم‌تری برخورد می‌کند. انگلس در زمانی که بیسمارک رهبران و معتقدین به کاتولیسیسم را سرکوب می‌کرد (پروتستانتیسم مذہب جدید بورژوازی آلمان و در ارتباط با ضرورت تاریخی آن شکل گرفت بود)، لغو هر گونه اقدامات سرکوب‌گرایانه‌ی پلیسی را خواستار شد. انگلس در مقدمه‌ی "جنگ داخلی در فرانسه"

۱۷- نکته‌ی فرصت‌طلبانه (وخیال‌با فانه) در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان (که دقیقاً همین دو خصیصه‌ی فرصت‌طلبی و خیال‌بافی همواره مورد توجه چپ ایران قرار داشت) در اینست که رهبران آن حزب خیال کرده بودند با سرکوب خشن بیسمارک که طبع کاتولیک‌ها و رهبران مذہبی‌شان از فرصتی که بدست آمده باید استفاده کرد و با این "همردی" می‌توان توده‌های مذہبی و رهبران آن‌ها را بطرف خود جذب و بسا تعدادی از آن‌ها را "جذب" کرد.

در همین رابطه، از میان تمام نمونه‌های بد، يك نمونه‌ی خوب را انتخاب می‌کنیم که مربوط به حزب عدالت و گروه سلطنت‌زاده است و متعلق به ۶۳ سال پیش - سندی است که در صفحات ۶۴ تا ۷۳ جلد اول "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" به چاپ رسیده است. در مقدمه‌ی این سند، دلایلی ارائه و نتیجه گرفته میشود که این سند "به احتمال قوی متعلق به گروه کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره‌ی انزلی (سلطان زاده) است". عنوان سند، "بیان نامه و پیشنهادات حتمی الاجرای فرقه‌ی اشتراکیون - اکثریون ایران (عدالت)" نام دارد. می‌دانیم سلطان زاده که ارمنی بود، یکی از خوشنام‌ترین رهبران جنبش کارگری ایران است و از بسیاری از انحرافات بیشنی رهبران چپ در آن ایام به دور بود، با این حال "بیان نامه ۲۰۰۰" گروه او که خود را "کمونیس‌ت بالشوئیک" می‌خواند، با "ستعین بالعبد المسه" آغاز می‌شود.



اشر کارل مارکس می‌نویسد :

”سوسیال دموکراسی دین را به مثابه ی يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی می‌کند ، نه در مقابل خودش ، نه در مقابل مارکسیسم ، نه در مقابل حزب کارگری ” . (تاکید از انگلس است) .
لنین در مقاله ی ” برخورد حزب کارگری در باره ی دین ” می‌نویسد :

” اگر انگلس با زبانی نسبتاً ملایم ، اپورتونیسم سوسیال دموکراسی آلمان را که متوقع بود که دین يك امر خصوصی اعلام شود و بر اساس آن ، دین امر خصوصی برای سوسیال دموکرات‌ها در حزب سوسیال دموکرات تلقی گردد ، تثبیح می‌کند ، تکرار آن انحراف توسط سوسیال دموکرات‌های روسی ، شایسته ی محکومیتی صد بار شدید تر از محکومیت انگلس است ” . (جلد ۱۵ ، ص ۴۴۲ – تاکید از لنین) .

با توجه بد این عبارت لنین در مقاله ی ” برخورد حزب کارگری در باره ی دین ” که به بهره برداری فرصت طلبانه ی چسپ پوپولیست ایران از چند عبارت تحریف شده ی آن و نیز بد شرایط و زمان نگارش آن بعداً اشاره خواهیم کرد و با توجه به شرایط مشخص کنونی کشور ما باید گفت که اپورتونیسم هنوز موجود در بخش اعظم چپ ایران در عدم برخورد مارکسیستی با دین نه تنها بار بلکه يك میلیون بار شدید تر شایسته ی محکومیت انگلس است . بطوری که در صفحات بعد نیز خواهیم دید پیکار در شماره ی ۱۲۰ نشریه ی خود کسانی را که ” به هیچ وجه د مسازی مارکسیسم و مذ‌هاب را قبول ندارند ” ، ” آنارشیسست ” می‌خوانند شنیدن این واژه از دهان پیکار واقعاً شنیدنی است !) ، از طرف دیگر ، در همان شماره و در همان مقاله ، طبق معمول دچار سرگیجه می‌شود و با نقل عبارتی ناکامل و تحریف شده از لنین ” رویزیونیست ” ها را کسانی می‌دانند که ” مارکسیسم را با فلسفه ی رایج قرون وسطائی یزدان شناسی د مساز ” کنند . بدین ترتیب معلوم نمی‌شود که ” مارکسیسم – لنینیسم ” پیکار کجا قرار دارد : آنارشیسست‌هایی که د مسازی مارکسیسم و مذ‌هاب را به هیچ وجه قبول ندارند یا رویزیونیست – هائی که مارکسیسم و مذ‌هاب را با هم د مساز می‌کنند ؟ پرت و پلا گوئی از این بهتر نمی‌شود . راستش را بخواهید – ” مارکسیسم – لنینیسم ” پیکار در همان ایده آلیسم مذ‌هبی (که هنوز بطور کامل از آن نبریده) جای دارد ، جریانی که لنین طرفدارانش را ” سازندگان خدا ” می‌خواند ، که در زیر پوشش مارکسیسم افکار غیر مارکسیستی را رواج می‌دادند (۱۸) . ” آزادی وجدان ” یا آزادی اعتقادات مذ‌هبی و ” جدائی دین از دولت ” . البته این هر دو شعار بورژوائی است و منتج از انقلابات بورژوا – دموکراتیک و مبارزه ی بورژوازی با فئودالیسم . و از طرف دیگر می‌دانیم که چپ سنتی ایران در مقابل هر شعار منتسب به بورژوازی عکس العمل منفی نشان می‌داد . ولی اکنون این شعارها بد رستی ، هر چند به نحوی تعجب انگیز ، از طرف پیکار و اقلیت و غیره عنوان می‌شود . تعجب انگیز است زیرا که اگر بورژوازی ایران ، مفلوک و زیبون و ناقص الخلقه نبود و می‌توانست شعارهای ” آزادی دین ” و ” جدائی دین از دولت ” را مطرح کند ، بی هیچ تردید این شعارها مورد خصومت چپ قشری ما قرار می‌گرفت . مگر فراموش کرده ایم که تا همین چند وقت پیش ، تا قبل از ۳۰ خرداد ، دفاع از دموکراسی و آزادی های سیاسی ، نه تنها مورد کم لطفی بلکه مورد نفرت چپ خیالیاف ایران قرار داشت و دفاع از ” لیبرال ” ها تلقی میشد و بد معنای حمایت از بورژوازی بود . چون بورژوازی بد است ، پس آزادی های دموکراتیک هم بد است ، چرا که بد زعم این سازمان های اولترا انقلابی ، دموکراسی و آزادی های سیاسی ۱۸ – ” سازندگان خدا ” ، يك جریان مخالف مارکسیسم بود که بنام مارکسیسم و در بطن حزب کارگری حزب سوسیال دموکرات روسیه ، پا گرفت . در زمان سرکوب های استولینینی ، بعضی از روشنفکران ” بلشویک ” حزب سوسیال دموکرات روسیه ، يك جریان فلسفی را نمایندگی می‌کردند . پس از شکست انقلاب سیاسی ۱۹۰۷ – ۱۹۰۵ روسیه ، این جریان بیش از پیش از مارکسیسم دوری گرفت ولی همچنان با حفظ ظاهر مارکسیستی و ارائه ی شعارهای مارکسیستی ، به نحو مودپانه ، اساس مارکسیسم یعنی ماتریالیسم را بد زیر سؤال برد و به ساختن مذ‌هاب جدید ” سوسیالیستی ” ادامه داد . تلاش این جریان ، کم و بیش ، (در سطحی بسیار نازل تر) شبیه جریاناتی معروف به خطوط ۱ و ۲ و ۳ می‌باشد که هسریک به نوعی طرفدار آشتی دادن دین و مارکسیسم بودند . از سردمداران ” سازندگان خدا ” می‌توان از لونا چارسکی ، بوگدانف و بازارف نام برد . لنین در آثار خود ، به دفعات بی شمار با سرسختی به افشاء ماهیت ” سازندگان خدا ” پرداخت و با پافشاری بسیار ، خواستار اخراج آن‌ها از حزب شد . لنین در آثار خود توضیح می‌دهد که به چه دلیل ، کارگران معتقد به خدا می‌توانند به عضویت حزب سوسیال دموکراسی روسیه درآمده و در آن فعالیت کنند ولی روشنفکران ” سازندگان خدا ” یا هر روشنفکر غیر ماتریالیست دیگر ، چرا و به چه دلیل نمی‌توانند و نباید از چنین امتیازی برخوردار شوند .



هدیه و صدقه ی بورژوازی است نه انباشت مبارزات بشریت ستمدیده و دستاورد های زحمتکشان در دوره های کیه — بورژوازی نوپا برای از میان بردن رقیب قدرتمند خود به این دست های پرتوان نیاز داشت و در نتیجه ناچار بود کیه امتیازاتی به آن ها بدهد و خواست های آن ها را ناخواسته، متحقق کند. چون شعار "جدائی دین از دولت" به دلایلی که گفتیم نمی تواند توسط بورژوازی ایران مطرح شود، بنابراین چپ اپورتونیست ایران سه سال پس از بقسندرت رسیدن حکومت دینی فوق ارتجاعی و قرون وسطائی، وقتی که تمام امید های خود را در دمسازی دین و مارکسیسم از دست می دهد، دل به دریا می زند و این شعار را مطرح می کند. پیکار، سلسله مقالاتی در لزوم جدائی دین از سیاست می نویسد، اقلیت سه ماه بعد، برای این که از پیکار (که هنوز آن را رقیب خود می دانست) عقب نماند، در سلسله مقالاتی ضرورت جدائی دین از سیاست را عنوان می کند.

لنین در مقاله ی "باز بینی سیاست داخلی" (اکتبر ۱۹۰۱) موضوعی را تعریف می کند که بیان حال چپ اپورتونیست ایران است (وقتی که از این ور بام به آن ور بام بیفتد) او می نویسد:

"استاخویچ، مارشال اشرافیت منطقه ی اورال خطاب به میسیونر های آن منطقه می گوید: در روسیه هیچکس بهتر از کنگره ی میسیونر های منطقه ی اورال نمی تواند وظیفه ی خود مبنی بر لزوم آزادی وجدان را بر عهده بگیرد. بنابراین من از کنگره ی میسیونر های اورال می خواهم که صادقانه نظر خود را ابراز فرمایند و برای تحقق آن تحت اشکالی که مناسب می دانند، بکوشند."

لنین با ریشخند به ساده لوحی استاخویچ که به کشیشان پیشنهاد می کرد اشکال مناسبی برای تحقق امر آزادی مذاهب پیدا کنند، چنین ادامه می دهد:

"مثل این که از کنگره ی کلانترهای پلیس خواسته شود که آزادی های سیاسی را درخواست کنند."

(مثل این که استاخویچی در جامعه ی ما پیدا شود که بخواهد از کنگره ی مدرسین حوزه ی علمیه قم آزادی ادیان و مذاهب و از جمله بهائیت را درخواست کند و یا به سمینار فرماندهان سپاه پاسداران پیشنهاد شود که طی قطعنامه ای آزادی های سیاسی را خواستار شوند) باری، در همان زمان بطوری که از مقاله ی دیگر لنین "ترویج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی" (فوریه ۱۹۰۲) مستفاد می شود، این امر که لنین در مقاله ی خود، نقطه نظرهای بورژوا لیبرالی نظیر استاخویچ را منعکس کرده بود (پس با مواضع بورژوا لیبرال ها همخوانی یافته، پس از مواضع پرولتری دوری جسته، پس ۰۰۰ و بنابراین ۰۰۰) توفانی به پا کرد و "لنینیست" های دو آتشه تر از لنین (مانند بسیاری از "لنینیست" های خودمان) را به سرخشم آورد (۱۹) و یکی از آن ها در شماره ی ۱۲ "ایسکرا" لنین را متهم کرد که با انعکاس نظریات بورژوا لیبرالی نظیر استاخویچ در ایسکرا بجای مسئله ی اساسی زیر بنا به مقوله ی غیر مهم روینائی توجه نشان داده و از "نقطه نظر طبقاتی" منحرف شده و خود را به "رفورم های قانونی و اداری" یعنی جدائی دین از دولت "دلخوش" داشته است (۲۰) لنین در مقاله ی "ترویج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی" دلیل این بی مهری های خشم آلود را چنین توضیح می دهد:

"ما از "نقطه نظر طبقاتی" منحرف شده ایم زیرا که کوشیده ایم در روزنامه ی خود، تمام اعتراضات و ناراضی های لیبرالی نظیر استاخویچ در مورد دین را دنبال کنیم. (جلد ۶، ص ۳۴۵)."

۱۹- انگلس در نامه ی مورخ ۵ اوت ۱۸۹۰ به کبراد اشمیت تعریف می کند که مارکس از دست پیروان خود یا "مارکسیست ها" (گروه ها از انگلس است)، آنچنان ذله و کلافه شده بود که یک روز در آخرین سال های زندگی اش، در حضور انگلس، منفجر شد و این فریاد درد آلود از حنجره ی پیر مرد به بیرون راه یافت:

"تمام آنچه می دانم اینست که من مارکسیست نیستم."

۲۰- این "نقطه نظر طبقاتی" برای ما که شریات چپ ایران بعد از انقلاب را بدقت دنبال کرده ایم، چه عبارت آشنائیت اچه گریزگناه "شوریک" مفتنی برای برخورد نکردن با دین و حکومت اسلامی و برای توجیه سیاست اپورتونیستی (شریات گروه ها و سازمان های رنگارنگ استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی، بویژه در دو سال اول بعد از انقلاب را باز کنید، صد ها بار با همین مباحث "شوریک" زیر بنا وروینا، "نقطه نظر طبقاتی" و "رفورم های قانونی و اداری") برای توجیه برخورد غیر مارکسیستی نسبت به دین، مواجه خواهید شد.



فرض کنیم که استاخویچی در ایران پیدا می‌شد که از قشریون مذهبی، خواستار آزادی وجدان و جدائی دین از دولت می‌شد. آن وقت بدون تردید، چپ قشری ما نه تنها اصلی‌ترین وظیفه‌ی خود را در افشاء استاخویچ خلاصه می‌دید بلکه حتی نسبت به همین شعار مترقی جدائی دین از دولت هم خصومت می‌ورزید. آنچه در این جا در صفحات قبیل در مورد دموکراسی و آزادی‌های سیاسی گفته شد شوخی نیست بلکه به روی فاجعه‌آمیزترین و دردناک‌ترین بدآموزی‌های چپ سترون ایران انگشت گذاشتن است. بنابراین برای یافتن دلایل فلاکتی که جنبش چپ ایران امروز گرفتار آن است، راه

... این چپ از شعار "امر خصوصی بودن دین" همواره به یک نتیجه‌گیری اپورتونیستی می‌رسید: "نباید به اعتقاد توده‌ها توهین کرد". یعنی چه؟ این عبارت، در پراتیک چپ ایران، در طی چند دهه (تا به امروز)، دقیقاً چه معنا می‌داشت؟ در همان پراتیک چپ، هیچ معنائی جز این نداشت: اگر برای جلب نظر مذهبیون به خوش رقصی نمی‌پردازیم یعنی برای اسلام و کمونیسم، "هدف مشتـــرک" نمی‌سازیم و اگر آسمان و ریسمان را به هم نمی‌بافیم که یک "اسلام مترقی" پیدا کنیم، ما که "دینـــ و مذهب" خودمان ("کمونیسم") را داریم، به دین و مذهب "توده‌ها" چکار داریم، در باره‌ی دین و نقش مخرب آن سکوت می‌کنیم. مگر از قدیم نگفته‌اند که: عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

دور نباید رفت. از شکست‌های پی‌درپی در چند دهه‌ی اخیر و بویژه در این چند سال اخیر، تعجب نباید کرد و این یا آن عامل درجه دوم یا چندم را علت واقعی نباید شمرد: از ماست که بر ماست. دلایل واقعی این شکست‌ها را در بینش و عملکرد خود جستجو کنیم.

بدعت نامیمونی که در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان گذاشته شد، اثر نامطلوب خود را کم و بیش در جنبش کمونیستی جهانی و بویژه در جوامع تکامل نیافته‌ای مانند کشور ما، که مارکسیسم عامیانه و اپورتونیستی همواره در آن رواج داشته و دارد، بر جا گذاشت. جای پای آن بدعت نامیمون را هم از آغاز پیدایش نوعی سوسیال دموکراسی در هشتاد سال پیش، هم در تمام سال‌های بعد از آن و هم بویژه در سال‌های پس از قیام بهمن ۵۷، نه تنها در حزب توده و اکثریت بلکه همچنین (و به همان اندازه) در اقلیت، پیکار، راه کارگر و غیره و غیره بخوبی می‌توان مشاهده کرد. این بدعت نامیمون، اعلام امر خصوصی بودن دین است در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان.

مگر به خاطر نداریم که چه قبل از انقلاب و چه در سه سال بعد از انقلاب، هر کمونیستی که می‌خواست علیه دین حرف بزند، پیروان بدعت اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان در ایران (برای اطلاع "مارکسیست - لنینیست" های ایران می‌گوئیم که این عبارت از ما نیست، از لنین است، مراجعه شود به همان مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین"، جلد ۱۵، ص ۴۴۲) رگ‌های گردنشان برجسته می‌شد که نباید در صفوف به هم فشرده‌ی خلق جدائی انداخت و پرخاش می‌کردند که رفقا، نباید به اعتقادات مذهبی خلق توهین کرد. این تازه در حالتی بود که شانس می‌آورد می‌شد و به همدستی با امپریالیسم متهم نمی‌شدید که می‌خواهید رژیم ضد امپریالیست را نابود کنید، و با این دستاویزها می‌خواستند دهان هر کس را ببندند که می‌کوشید با ریشه‌های جهل و ناآگاهی همان خلق (نه با "اعتقادات" آنها) مبارزه کند. کلاسیک‌های مارکسیسم به کرات گفته‌اند (و ما نیز می‌دانیم) که با تبلیغ سیاسی کمونیست‌ها، دین را نمی‌توان از بین برد تا زمانی که ریشه‌های اجتماعی آن خشکیده نشود، نه دیروز با سرکوب بورژوازی انقلابی (قرن گذشته) و نه امروز با تبلیغ سیاسی کمونیست‌ها، دین از بین نخواهد رفت. با این همه لنین در مقاله‌ی "سوسیالیسم و دین" نه تنها به روی تبلیغ خاص کمونیست‌ها علیه دین تأکید می‌کند بلکه حتی از ضرورت ترجمه و پراکندن ادبیات بورژوائی و ادبیات آتئیستی، ضد مذهبی و افشاگرانه‌ی قرن هیجدهم فرانسه سخن می‌گوید:

"برنامه‌ی ما بطور کامل بر اساس فلسفه‌ی علمی و شدیداً ماتریالیستی بنا شده است. برای توضیح دادن برنامه‌ی ما پس لازمست که ریشه‌های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی پراکنده شده توسط دین



را توضیح دهیم ۰۰۰ ما احتمالا مجبوریم که شایع انگلس را که يك روز به سوسیالیست های آلمانی می داد دنبال کنیم : ترجمه و پخش کردن ادبیات آنته نیستی و اتشاگرانه ی قرن هیجدهم فرانسه در میان توده ها” .



در صفحات قبل ، در رابطه با شعار ” امر خصوصی بودن دین ” به مفهوم واقعی بودن آن یعنی ” آزادی وجدان ” (نه به مفهوم انحرافی اش : عدم برخورد با دین) ، ۱- در رابطه با مردم (و کارگران) و ۲- در رابطه با دولت (عدم دخالت دین در امور دولت یعنی جدائی دین از دولت ، تساوی حقوق افراد با هر دین و مذهب و یا بدون هیچ دین و مذهب در مقابل دولت و غیر رسمی یا غیر دولتی بودن دین) را مورد بررسی قرار داده ایم و اینکه می پردازیم به سومین و آخرین مبحث در ارتباط با ” امر خصوصی بودن دین ” ، یا در واقع ، به امر ” خصوصی ” نبودن دین در رابطه با مارکسیسم ، حزب و سازمان کمونیستی . در آغاز چند نقل قول از کلاسیک های مارکسیسم در این زمینه ارائه می دهیم و بعد می پردازیم به این که چرا این بحث درست است .

برای مارکس و انگلس که تمام عمر نه تنها علیه انواع و اقسام ایده آلیسم بلکه حتی علیه ماتریالیست های نظیر فوئر باخ ، دورینگ و غیره (که در ماتریالیسم خود پیگیر نبوده اند) جنگیده اند مطلقا غیر قابل تصور بود که حاملین انواع و اقسام ایده آلیسم و غیر ماتریالیست ها بتوانند در يك حزب و سازمان کمونیستی راه پیدا کنند . در صفحات قبل نقل قولی از مارکس آورده ایم که به لحنی ریشخند آمیز ، رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان را مورد انتقاد قرار می دهند که فرصت طلبانه شعار بورژوازی لیبرال را به عاریت گرفته و در برنامه اش از ” امر خصوصی بودن دین ” به مفهوم آزادی وجدان (نه حتی به مفهومی به مراتب فرصت طلبانه تر از آن که چپ ایران از دیر باز به عنوان توجیه عدم برخورد با دین ، بکار می گرفت) ، سخن می گوید و اضافه می کند که حزب کارگری آلمان خود را ” فقط به این دلخوش می دارد که از حد بورژوازی تجاوز نکند ” (۲۱) و این شعار ” بیانگر چیزی جز این نیست که باید انواع و اقسام ممکن آزادی وجدان دینی را تحمل کرد در حالی که حزب کارگری وظیفه دارد وجدان ها را از چنگ هر گونه دستگاه های استحاله ی دینی رهائی دهد ” . (تاکید از مارکس) .

در صفحات قبل همچنین نقل قولی را از انگلس آورده ایم که در آنجا قسمت اول آن مورد توجه ما بود :

” سوسیال دموکراسی دین را به مثابه ی يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی می کند نه در مقابل خودش نه در مقابل مارکسیسم نه در مقابل حزب کارگری ” . (تاکید از انگلس) .

۲۱- بحثی را که مارکس در اینجا با زیبایی تمام ارائه می دهد ، در مورد کشور آلمان دهه ی هفتم قرن نوزدهم ، در زمانی که بورژوازی آلمان ، شعار امر خصوصی بودن دین را مدت ها قبل (از برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان) عنوان کرده و در راه تحقق آن گام های بلندی برداشته بود ، کاملا درست است . اگر شعار آن روز سوسیال دموکراسی آلمان را ارتجاعی هم ندانیم (مارکس می دانست) ، در بهترین حالت فرصت طلبانه بود (در باره ی انگیزه ی این فرصت طلبی در زیر نویس ۱۷ توضیح داده ایم) . اما همین بحث کاملا درست مارکس در باره ی جامعه ی آن روز آلمان ، برای جامعه ی امروز ما که در بند خشن ترین نوع استبداد دینی بسر می برد ، قابل انطباق نیست ، و بطوری که در صفحات قبل نیز گفته ایم ، شعار ” امر خصوصی بودن دین ” به معنای درست آن ، یعنی آزادی وجدان ، (به مفهوم هر کس می تواند هر دین و مذهب داشته باشد و یا هیچ دین و مذهب نداشته باشد) ، يك شعار مترقی است . حتی سی سال قبل از آن تاریخ یعنی در ژانویه ی ۱۸۴۴ مارکس در ” نقد فلسفه ی حقوق هگل ” وقتی که در باره ی جامعه ی آلمان صحبت می کرد چنین می گفت :

” ما از نقطه نظر فلسفی ، معاصرین زمان خود هستیم بدون این که از نقطه نظر تاریخی ، معاصرین آن باشیم . ” جامعه ی کنونی ما ، در زیر سایه ی شوم يك استبداد خشن دینی ، نه تنها - صد البته - از نقطه نظر تاریخی ” بلکه ” از نقطه نظر فلسفی هم با ” معاصرین زمان ” خود بودن بسیار فاصله دارد . و به همین دلیل است که گفته ایم و تکرار می کنیم و بر این گفته تاکید داریم که شعار امر خصوصی بودن دین (به مفهوم آزادی وجدان) در جامعه ی امروز ما برخلاف جامعه ی آن روز آلمان ، يك شعار درست است و بسایند در غیاب بورژوازی انقلابی ، توسط کمونیست ها تبلیغ شود .



در اینجا بخش پایانی آن، مورد بحث ماست. لنین در مقاله‌ی «سوسیالیسم و دین» می‌نویسد:

«دین باید يك امر خصوصی اعلام شود. چنین است معمولا برخورد سوسیالیست‌ها در رابطه با دین. ولی مسئله‌ی مهم، به منظور جلوگیری از هر گونه سوء تفاهم، اینست که لازمست دقیقا مفهوم کلمات را مشخص کرد. ما توقع داریم که دین يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی شود، ولی هر آنچه که به حزب خودمان مربوط می‌شود در هیچ حال نمی‌توانیم دین را يك امر خصوصی تلقی کنیم»:

و در جای دیگری در همین مقاله چنین می‌نویسد:

«در رابطه با حزب پرولتاریای سوسیالیست، دین امر خصوصی نیست. حزب ما مجمعی از مبارزان آگاه پیش‌آهنگ است که برای رهایی طبقه‌ی کارگر مبارزه می‌کند. این مجمع نمی‌تواند و نباید در مقابل نا آگاهی، نادانی و تاریک‌اندیشی که لازمه‌ی شکل اعتقاد مذهبی است، بی تفاوت بماند. ما جدائی کامل دین و کلیسا از دولت را خواستاریم و با همه پراکنده شده توسط دین با سلاح منحصر ایدئولوژیک یعنی از طریق مطبوعات و تبلیغ خود، مبارزه می‌کنیم. مجمع ما یعنی حزب سوسیال دموکرات روسیه، به هنگام پایه گذاری خود این هدف را در میان اهداف دیگر، برای خود در نظر گرفته است که با هر گونه تحمیل مذهبی به نبرد برخیزد. برای ما، نبرد ایده‌ها يك امر خصوصی نیست. این نبرد مورد توجه تمامی حزب و تمامی پرولتاریاست.»

بلا توضیح چند نکته ضروری است:

۱- در این مقاله بارها گفته ایم که دین مبلغ جهل و خرافات، تداوم ظلم و استثمار طبقاتی و اسارت و بردگی، دشمن تمدن و پیشرفت، آزادی و آگاهی، و يك پدیده‌ی ارتجاعی است.

۲- ماتریالیسم و ایده‌آلیسم مانع الجمع اند یعنی نمی‌توان هم کمونیست بود و هم نوعی توهّمات ایده‌آلیستی داشت. ته نیست (ضد مذهبی، نه ضد افراد مذهبی) بودن، مقدم بر ماتریالیست بودن است. آن ته نیست بودن همواره به معنای ماتریالیست بودن یا ماتریالیست پیگیر بودن نیست؛ ولی هر ماتریالیستی لزوماً آته نیست است.

۳- «روشنفکر» مذهبی (۲۲)، بدلیل اعتقادات دینی، هم روشنفکر نیست و هم مرتجع یعنی دارای افکار و جهان بینی ارتجاعی است (و معنای این حرف البته این نیست که عملکرد اجتماعی تمام «روشنفکران» مذهبی همواره، ارتجاعی است).

۴- کارگر مذهبی، بدلیل مذهبی بودن، مرتجع نیست. نا آگاه است. هنوز نا آگاه است. مانند هر انسان دیگر (و دلیل کارگر بودنش بیش از هر انسان دیگر) مستعد کسب آگاهی است. هستی اجتماعی اش به عنوان کارگر، نقشش نهاده‌ای در شکل گیری آگاهی او ایفاء می‌کند. هر کارگری (حتی کارگر غیر مذهبی)، بدلیل کارگر بودن، انقلابی نیست. بدلیل کارگر بودن، بالقوه انقلابی است. عنصر آگاهی بپوژه در انسان کارگر، ترکیبی از يك مجموعه است که رها نشدنی از توهّمات مذهبی، تمامی آن ترکیب و حتی بخش عمده‌ی آن نیست ولی جزء لازمی از اجزاء مشکله آن (ترکیب) است. پروسه‌ی آگاهی در انسان کارگر یا رسیدن به پوچی توهّمات مذهبی و مشاهده‌ی رشته‌های نامرئی نظام طبقاتی (دین) شروع نمی‌شود. نقطه‌ی آغاز آن، دیدن رشته‌های مرئی نظام بهره‌کشی و استثمار سرمایه از نیروی کار است تا در ادامه‌ی خود به رشته‌های نامرئی اسارت او (دین)، برسد. و در پایان پروسه‌ی آن که از خود آگاهی آغاز می‌شود، عنصر آگاهی، شکل نهایی خود را پیدا می‌کند. کوتاه‌تر یا طولانی تر بودن این پروسه بخشا بستگی دارد به نقش روشنفکران انقلابی کمونیست در نشان دادن و ملموس کردن ترکیب (ارگانیک) رشته‌های مرئی و نامرئی. آنتی تریا برابر نهاد آن ترکیب، ترکیب توامان خود آگاهی و آموزش است.

۲۲- در زبان فارسی، اصطلاحاً افراد با سواد، تحصیل کرده، کتاب خوان، نویسنده و غیره را روشنفکر می‌نامند. ما با توجه به این اصطلاح ایچ، آن را حتی در مورد کسانی که بنظر ما دارای فکر روشنی نیستند، بکار گرفته ایم. دیدرود در سال ۱۷۷۰، بیست و چهار سال بعد از نوشتن «اندیشه‌های فلسفی»، دومین سلسله از «اندیشه» های خود را نوشت که در آن به نکته‌ی جالبی اشاره دارد:

«اگر عقل هدیه‌ی پروردگار است و اگر بتوان همین را در مورد ایمان هم عنوان کرد (پس) خداوند دو موهبت مانع الجمع و متضاد را به ما ارزانی داشته است.» («ملحقات اندیشه‌های فلسفی» بنقل از کتاب «ساخت‌های فکری و خلاقیت فرهنگی»



در اینجا بخش پایانی آن، مورد بحث ماست. لنین در مقاله‌ی «سوسیالیسم و دین» می‌نویسد:

«دین باید يك امر خصوصی اعلام شود. چنین است معمولا برخورد سوسیالیست‌ها در رابطه با دین. ولی مسئله‌ی مهم، به منظور جلوگیری از هر گونه سوء تفاهم، اینست که لازمست دقیقا مفهوم کلمات را مشخص کرد. ما توقع داریم که دین يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی شود، ولی هر آنچه که به حزب خودمان مربوط می‌شود در هیچ حال نمی‌توانیم دین را يك امر خصوصی تلقی کنیم»:

و در جای دیگری در همین مقاله چنین می‌نویسد:

«در رابطه با حزب پرولتاریای سوسیالیست، دین امر خصوصی نیست. حزب ما مجمعی از مبارزان آگاه پیش‌آهنگ است که برای رهایی طبقه‌ی کارگر مبارزه می‌کند. این مجمع نمی‌تواند و نباید در مقابل نا آگاهی، نادانی و تاریک‌اندیشی که لازمه‌ی شکل اعتقاد مذهبی است، بی تفاوت بماند. ما جدائی کامل دین و کلیسا از دولت را خواستاریم و با همه پراکنده شده توسط دین با سلاح منحصر ایدئولوژیک یعنی از طریق مطبوعات و تبلیغ خود، مبارزه می‌کنیم. مجمع ما یعنی حزب سوسیال دموکرات روسیه، به هنگام پایه گذاری خود این هدف را در میان اهداف دیگر، برای خود در نظر گرفته است که با هر گونه تحمیق مذهبی به نبرد برخیزد. برای ما، نبرد ایده‌ها يك امر خصوصی نیست. این نبرد مورد توجه تمامی حزب و تمامی پرولتاریاست.»

بلا توضیح چند نکته ضروری است:

۱- در این مقاله بارها گفته ایم که دین مبلغ جهل و خرافات، تداوم ظلم و استثمار طبقاتی و اسارت و بردگی، دشمن تمدن و پیشرفت، آزادی و آگاهی، و يك پدیده‌ی ارتجاعی است.

۲- ماتریالیسم و ایده‌آلیسم مانع‌الجمع اند یعنی نمی‌توان هم کمونست بود و هم نوعی توهّمات ایده‌آلیستی داشت. ته نیست (ضد مذهبی، نه ضد افراد مذهبی) بودن، مقدم بر ماتریالیست بودن است. آن ته نیست بودن همواره به معنای ماتریالیست بودن یا ماتریالیست پیگیر بودن نیست؛ ولی هر ماتریالیستی لزوماً ته نیست است.

۳- «روشنفکر» مذهبی (۲۲)، بدلیل اعتقادات دینی، هم روشنفکر نیست و هم مرتجع یعنی دارای افکار و جهان بینی ارتجاعی است (و معنای این حرف البته این نیست که عملکرد اجتماعی تمام «روشنفکران» مذهبی همواره، ارتجاعی است).

۴- کارگر مذهبی، بدلیل مذهبی بودن، مرتجع نیست. نا آگاه است. هنوز نا آگاه است. مانند هر انسان دیگر (و دلیل کارگر بودنش بیش از هر انسان دیگر) مستعد کسب آگاهی است. هستی اجتماعی اش به عنوان کارگر، نقشش نهاده‌ای در شکل گیری آگاهی او ایفاء می‌کند. هر کارگری (حتی کارگر غیر مذهبی)، بدلیل کارگر بودن، انقلابی نیست. دلیل کارگر بودن، بالقوه انقلابی است. عنصر آگاهی بپوژه در انسان کارگر، ترکیبی از يك مجموعه است که رها نشدنی از توهّمات مذهبی، تمامی آن ترکیب و حتی بخش عمده‌ی آن نیست ولی جزء لازمی از اجزاء مشکله‌ی آن (ترکیب) است. پروسه‌ی آگاهی در انسان کارگر یا رسیدن به پوچی توهّمات مذهبی و مشاهده‌ی رشته‌های نامرئی نظام طبقاتی (دین) شروع نمی‌شود. نقطه‌ی آغاز آن، دیدن رشته‌های مرئی نظام بهره‌کشی و استثمار سرمایه از نیروی کار است تا در ادامه‌ی خود به رشته‌های نامرئی اسارت او (دین)، برسد. و در پایان پروسه‌ی آن که از خود آگاهی آغاز می‌شود، عنصر آگاهی، شکل نهایی خود را پیدا می‌کند. کوتاه‌تر یا طولانی تر بودن این پروسه بخشا بستگی دارد به نقش روشنفکران انقلابی-کمونست در نشان دادن و ملموس کردن ترکیب (ارگانیک) رشته‌های مرئی و نامرئی. آنتی تریا برابر نهاد آن ترکیب، ترکیب توامان خود آگاهی و آموزش است.

۲۲- در زبان فارسی، اصطلاحاً افراد با سواد، تحصیل کرده، کتاب خوان، نویسنده و غیره را روشنفکر می‌نامند. ما با توجه به این اصطلاح ایچ، آن را حتی در مورد کسانی که بنظر ما دارای فکر روشنی نیستند، بکار گرفته ایم. دیدرود در سال ۱۷۷۰، بیست و چهار سال بعد از نوشتن «اندیشه‌های فلسفی»، دومین سلسله از «اندیشه» های خود را نوشت که در آن به نکته‌ی جالبی اشاره دارد:

«اگر عقل هدیه‌ی پروردگار است و اگر بتوان همین را در مورد ایمان هم عنوان کرد (پس) خداوند دو موهبت مانع‌الجمع و متضاد را به ما ارزانی داشته است.» («ملحقات اندیشه‌های فلسفی» بنقل از کتاب «ساخت‌های فکری و خلاقیت فرهنگی»



با این مقدمات برگردیم به مسئله ای که در صفحات قبل، درباره ی خصوصی نبودن دین در مقابل مارکسیسم، حزب (یا سازمان) کمونیستی مطرح کرده ایم. حزب کمونیست یا حزب سیاسی طبقه ی کارگر، مجمعی است از کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی به منظور پیشبرد هدفی مشخص و برنامه و استراتژی معین به منظور دگرگونی جهان کهنه و ساختن جامعه ای نوین. هر حزب و به طریق اولی حزب کمونیست، دارای برنامه، اساسنامه و مرام نامه است. کسی که می خواهد به عضویت حزب کمونیست درآید دقیقاً باید بداند که در چه حزبی، با چه مرام و برنامه و هدفی وارد می شود (به این جنبه از مسئله بعداً خواهیم پرداخت) و حزب نیز بر اساس موازینی که باید علی الاصول داشته باشد، افرادی را بر اساس مشخصات معینی پس از طی دوره ی کم و بیش طولانی هواداری برای عضویت و فعالیت در صفوف خود می پذیرد (۲۳)، افرادی را که آگاهانه و آزادانه اندیشه های فلسفی و اهداف اجتماعی آن را پذیرفته باشند. حزب کمونیست اگر حزب کمونیست باشد نمی تواند کسانی (چه کارگر و چه "روشنفکر" مذهبی) را به عضویت خود بپذیرد که واقعاً یا متصوراً با اهداف و برنامه ی اقتصادی و اجتماعی حزب موافق باشند و با اندیشه های فلسفی آن مخالف یا هنوز بی اعتقاد.

حزب کمونیست با سندیکای کارگری متفاوت است. در سندیکای کارگری که به خاطر دفاع از منافع صنفی و اقتصادی کارگران تشکیل می شود تمامی کارگران (چه کارگران آگاه، چه کارگران ناآگاه، چه کارگران کمونیست، چه کارگران مذهبی، چه کارگران صنعتی، چه کارگران ساختمانی، خدماتی، کارگاه های کوچک و غیره) می توانند متشکل شوند. حزب کمونیست، یک جبهه نیست که افراد و احزاب سیاسی با اعتقادات فلسفی و اجتماعی متفاوت و گاه متضاد برای رسیدن به یک هدف مشخص سیاسی به دور هم جمع شوند. حزب کمونیست، مثلاً سندیکای کارگران ساختمانی، جبهه ی ضد فاشیست، انجمن طرفداران صلح، جمعیت ضد جنگ هسته ای، انجمن دفاع از حقوق بشر، جمعیت حمایت از حیوانات و غیره نیست که افراد و گروه ها با هر جهان بینی، با هر موضع طبقاتی بتوانند در آن عضویت داشته باشند. بحث این نیست که حزب کمونیست باید یا نباید از گروه ها و انجمن های فوق حمایت کند. منظور اینست که هر چه می کند یا نمی کند، در هر حال هویت خویش را به عنوان یک حزب کمونیست حفظ می کند. باز بحث این نیست که یک حزب کمونیست (یا یک سازمان

نوشته ی لوسین گولدمن، انتشارات ۱۸/۱۰، پاریس، ص ۱۰۴).

"پدر طالقانی" در مقدمه ای که بر کتاب "تنبيه الامه و تنزيه الطلحه، در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام، تالیف آیت الله علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین نائینی" نوشته است، در جایی می گوید:

"... تنها دعوت پیغمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبوده، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه ی فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت، این سیر الاسرار دعوت پیامبران در سعادت بشر است... این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی..." (تاکیدها از ماست).

"روشنفکران" مذهبی و فرمونیست ها و ایده آلیست های مذهبی هر توجیهی در مورد خود یا پیش "مترقیانه" ی خود ارائه دهند (مانند دکتر شریعتی در بیشتر کتاب های خود و آل احمد، در کتاب دو جلدی "در خدمت و خیانت روشنفکران" و مجاهدین در نشریاتشان)، در تحلیلی نهایی، بدلیل پیروی از قوانین ازلی و لایتغیر و بدلیل تعبد و تسلیم در مقابل اراده ی خدا، دشمن حرکت و تکامل اند، دارای انجماد فکری اند، مهم تر از آن تاریخ اندیشند و مبلغ تاریخ اندیشی و سکون. نه فقط احکام "انفاق"، "زهد و بی علاقی به دنیا"، "روزه و تقوی"، "محروریت و مصیبت و شهادت"، "دعا" (تلاش مضحکی که مهدی بازرگان برای "اثبات" این احکام، از طریق ترمودینامیک و فرمول $W=U-TS$ به عمل آورد. مراجعه شود به کتاب "اسلام جوان" او)، بلکه اگر تمام آیات قرآن نیز با فرمول های ریاضی انطباق داده شود (در واقع آسان و ریسمان به هم بافته شود)، باز از آنچه در فوق درباره ی دشمنی اعتقاد دینی و الهی با تکامل و حرکت و انجماد فکری و تاریخ اندیشی، گفته ایم، چیزی کم نمی کند.

البته بحث ما در اینجا در زمینه ی فکر و اندیشه است. مسئله ی عملکرد اجتماعی و موضع طبقاتی بحث جداگانه ایست. در عرصه ی اجتماعی افراد و گروه های مذهبی سیاسی، چه بدانند چه ندانند، چه بخواهند چه نخواهند، از قوانین حاکم بر جامعه (در هر مقطع از پراستیک اجتماعی شان) حرکت می کنند، نه از آنچه در ذهن خود ساخته اند. این بحث ها را به غصیل در صفحات قبل کرده ایم.

۲۳- بحث در تمامی این بخش مربوط به "اعضا"، یک حزب کمونیست است، نه طرفداران و هواداران آن که دارای روابط تشکیلاتی با حزب نیستند و در تصمیم گیری های حزب شرکت ندارند. برای طرفداران یک حزب، آه نیست و ماتریالیست بودن، یکی از شروط اساسی نیست. این ها می توانند لائیک (غیر مذهبی) بوده و یا هنوز کم و بیش از توهمات مذهبی نبریده باشند.



کمونیستی) در هیچ ائتلاف سیاسی (حتی با نیروهای مذهبی) شرکت نمی‌کند. باز منظور اینست که هر تاکتیک سیاسی که در پیش می‌گیرد یا نمی‌گیرد، در راستای یک استراتژی مشخص است.

تا این جا به یک جنبه از مسئله، که چرا پذیرفتن افراد مذهبی (حتی کارگر مذهبی) به عضویت یک حزب کمونیست (یا یک سازمان کمونیستی) نادرست است، پرداخته ایم و اکنون جنبه ی دیگر آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

همان طوری که یک حزب یا سازمان کمونیستی حق و وظیفه دارد بر اساس موازین و ضوابطی، افراد (کارگر و غیره کارگر) را در صفوف خود بپذیرد، همین طور هم هر فرد باید آگاهانه و آزادانه حزب یا سازمانی را انتخاب کند که می‌خواهد در صفوف آن فعالیت کند و چه بسا هستی خود را در راه اهداف آن بگذارد. بنابراین، باید پیشاپیش دقیقاً و کاملاً بداند که در چه حزب یا سازمانی با چه جهان بینی، هدف و برنامه ای وارد می‌شود. مخفی کردن و درپرده ای استتار نگه داشتن تمامی یا جنبه هایی از هویت واقعی، جهان بینی، اهداف و برنامه ی یک حزب یا سازمان کمونیستی، با قرار دادن آیه های قرآن در صدر برنامه ی خود یا تکیه کردن بر "احکام اجتماعی مترقی اسلام" و غیره نه تنها از نظر اخلاق انسانی و کمونیستی، ریاکارانه و فرصت طلبانه و زشت و مشمئز کننده است، نه تنها با وسیله های مخدوش، اهداف خوب و انسانی را نمی‌توان متحقق کرد، بلکه توسل به چنین وسایلی، احدی، نه "روشنفکر" مذهبی و نه کارگر مذهبی را فریب نمی‌دهد. به تاریخ مراجعه کنیم. تجربه ی یک سیاست ورشکسته ی هشتاد ساله در مقابل ماست (۲۴).

در صورت ورود فرضی "روشنفکران" مذهبی در یک حزب یا سازمان کمونیستی، نه تنها در آموزش دادن به کارگران و سایر زحمتکشان و در کمک به آن ها برای رهائی از توهمات اسارت بار مذهبی، نقش سازنده ای نخواهند داشت بلکه با تمام وجود در تداوم ناآگاهی آن ها خواهند کوشید. حتی تصور این که موجوداتی نظیر جلال آل احمد به هر شکل وارد یک حزب یا سازمان کمونیستی شوند ریشه آوار است (۲۵).

"روشنفکران" مذهبی (مانند روشنفکران غیر مذهبی) در عین حال اندوید و الیست اند و نمی‌توانند در هیچ "قالب"

۲۴- حتی در زمان مشروطیت، زمانی که در "مرام نامه ی حزب اجتماعیون - مامیون" گفته می‌شد:

"ملت مقدسه ی ما حالیه در وادی جهالت زیون شده و به نادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نمی‌دهند. لهذا بایست مطالب را متدرجا اظهار کرد." ("اسناد تاریخی، جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، جلد اول، ص ۴۰).

در همان ایام، شیخ مرتجع، فضل الله نوری که مجلس شورای ملی را مخالف "شرع انور" می‌دانست و خواستار "مجلس شورای اسلامی" شد، همان مردم زیون شده در وادی جهالت و گرفتار به نادانی، در مقابل مجلس شورای ملی اجتماع کرده و توطئه های شیخ فضل الله و محمد علی شاه را خنثی کردند، در همان ایام، وقتی که شیخ فضل الله برای نشر افکار ارتجاعی خود در صد انتشار روزنامه برآمد، هیچ یک از چاپ خانه های تهران حاضر به چاپ روزنامه ی او نشدند و بالاخره شیخ مجبور شد چاپ خانه ای خریداری کند.

۲۵- آل احمد در سال های ۲۰ وارد حزب توده شد و در همان سال ها مدیر (داخلی) مجله ی "مردم"، ارگان "شوریک" حزب توده بود. پس از انشعاب به نیروی سوم پیوست و در حزب زحمتکشان در کنار دکتر باقایی قرار گرفت و بجای "مردم" در "شاهد" به قلم فرسایی پرداخت. سال های سی به عاقبت گذشت و به داستان نگاری. در سال های چهل مسلمان شد. در همین سال ها با ادا و اظوار های قلمی، بنا برداختن به مسائل اسلامی - سیاسی، با نوشتن "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" و غیره بصورت یکی از جاده صاف کنان رژیم اسلامی کنونی درآمد. آل احمد از موضع فوق ارتجاعی، به روشنفکران حمله برد و مدت ها قبل از خمینی آن ها را "غرب زده" خواند. اکثریت قریب به اتفاق واژه ها و تعابیر و اصطلاحات امروز رژیم آخوندی برای اولین بار در سال های چهل و پنجاه توسط او و دکتر شریعتی از کتیب بوسیده و گرد گرفته مذهبی استخراج گردیده و بکار برد، شده بود (و روشنفکران واقعی را بخوند ها یا بقول خودش "روشنفکران سنتی" نامیدند و در میان آن ها عالی ترین نمونه های روشنفکری را افرادی مثل "شهید شیخ فضل الله" و بویژه خمینی (که بخش اعظم کتاب در تمجید و تحسین از فرد اخیر الذکر است) بر شمرد. حتی بطوری که در "درآمد" کتاب می‌نویسد، انگیزه ی اساسی نوشتن کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" ملهم از ماجرای ۱۵ خرداد آیت الله خمینی بوده است: "طرح اول این دفتر در دی ماه ۱۳۴۲ ریخته شد. به انگیزه ی ۰۰۰ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲" (جلد اول، ص ۱۶، نقطه چین ها از متن کتاب است که خواننده می‌تواند بپر کند). نویسنده گانی مانند صادق هدایت را به جرم آتیه نیست بودن یا بقول خودش فقط بدلیل این که از "فرهنگ اسلامی بریده و حتی به آن کین می‌توزد"، "سگ ولگرد" خواند (همان کتاب، همان جلد، ص ۱۸۵)، نقاط منفی و مثبت زندگی هدایت و آثار او به عنوان یک نویسنده ی بزرگ در اینجا مورد نظر نیست. آنچه می‌تواند قابل طرح و بحث باشد این سؤال است: آیا انسانی که تمام عمر بر باورهای خویش پای فشرده، "سگ ولگرد" است یا آخوند زاده ای که یک عمر در حیرانی و سرگشتگی از خرابه ای به خرابه ای دیگر سر کشید، چیزی نیافت و سرانجام، به اصل خود رجعت کرد؟



تشکیلاتی خود را "محصور" کنند. "روشنفکران" مذهبی اگر هم بخواهند در یک سازمان سیاسی فعالیت کنند، علی‌رغم بکار بردن تمام حیل‌های از نوع حزب‌توده‌ای در دفاع از "احکام اجتماعی مترقی اسلام"، "جذب" هیچ حزب یا سازمان کمونیست (یا "کمونیست") نخواهند شد و قطعاً احزاب و سازمان‌های بورژوازی و خرده بورژوازی را انتخاب خواهند کرد.

نکته دیگر این‌که، لانه کردن، توطئه کردن و عوامل نفوذی روانه کردن از خصلت‌های خرده بورژوازی است. دیدیم "کمونیست‌هایی" که در سازمان مجاهدین لانه کرده بودند چه "کمونیست‌هایی" از آب درآمدند. وقتی افراد مذهبی بویژه "روشنفکران" مذهبی در یک حزب یا سازمان کمونیستی "لانه" کنند یا ما آن‌ها را در حزب یا سازمان خود تحمل کنیم و یا بدتر از همه، درها را برای ورود آن‌ها باز بگذاریم، از هم‌اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که چه "حزب کمونیست"ی خواهیم داشت.

حزب کمونیست اگر حزب کمونیست باشد نمی‌تواند کسانی (چه کارگر و چه "روشنفکر" مذهبی) را به عضویت خود بپذیرد که واقعا یا متصورا با اهداف و برنامه‌ی اقتصادی و اجتماعی حزب موافق باشند و با اندیشه‌های فلسفی آن مخالف یا هنوز بی‌اعتقاد.

در مورد کارگران مذهبی نیز از جنبه‌ای که در این بخش مورد بحث ماست، قضیه متفاوت از "روشنفکران" مذهبی نیست. در مورد این که حزب یا سازمان کمونیستی در قبال کارگران مذهبی و ناآگاه چه وظایفی دارد و اصولاً عبور از ناآگاهی به آگاهی طی چه پروسه‌ای انجام می‌شود، در صفحات قبل سخن گفتیم. این که ناآگاهی در بین کارگران مذهبی یک امر مقدس و الهی نیست و کارگران مذهبی بالاخره از سازمان‌های بورژوازی و خرده بورژوازی قطع امید خواهند کرد، جزئیات بسیار است و نمی‌تواند مورد تردید باشد. بحث در این بخش، این‌ها نیست بلکه بر سر انتخاب آزاد کارگران مذهبی در حال حاضر است، مرفق‌تر از این که ما چه بگوئیم و چه بخواهیم. بحث اینست که ما حتی اصول اساسی جهان بینی مارکسیستی را زیر پا بگذاریم، بحث اینست که یک حزب یا سازمان کمونیستی الان (تجربیات تاریخی و به کارها بخواهند در صدر برنامه‌ی خود آیه‌ای از قرآن برار دهد یا در برنامه و مرام نامه‌ی خود سطر سطر به "احکام اجتماعی مترقی اسلام" تکیه کند و هزار بار قسم بخورد که هدف مشرک اسلام و مارکسیسم عدالت اجتماعی است، یک کارگر مذهبی در حال حاضر، اگر بخواهد آزادانه بین یک حزب یا سازمان کمونیستی و "انجمن کارگران مسلمان" مجاهدین یا انجمن اسلامی حزب جمهوری اسلامی و غیره یکی را انتخاب کند، انتخاب او در حال حاضر هر چه باشد، قطعاً حزب یا سازمان کمونیستی نخواهد بود. از این بابت نیز نباید دچار خیال بافی شد که "روشنفکران" مذهبی، کارگران مذهبی و توده‌های مذهبی با فرصت طلبی، با کلی گوئی، با مبهم گوئی، یا زبان‌کاری و دروغ بد طرف ما جلب می‌شوند. خلاصه این‌که: ستوان مغرور را و چه بسیار رایج در چپ ایران، از دیرباز (خصوصی بودن دین در رابطه با مارکسیسم و حسرت سازمان کمونیستی را از هر زاویه که نگاه کنیم، توهم است، و ادامه‌ی آن، تکرار فاجعه. کارگران مذهبی و توده‌های مذهبی، نه در کوتاه مدت و نه در دراز مدت بد طرف احزاب و سازمان‌های به اصطلاح کمونیستی بی‌پرنسیب و بی‌هویت جلب نمی‌شوند. کارگران مذهبی و توده‌های مذهبی، در طی یک دوره‌ی طولانی و دشوار مبارزه‌ی بی‌امان و صادقانه‌ی ما، در صورت قطع امید آن‌ها از توهمات مذهبی و از سازمان‌ها و احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی، در صورت بسیاری دادن ما به تشریح پروسه‌ی آگاهی آن‌ها، در صورت پایبندی ما به اصول اعتقادی خود، در صورت مشاهده‌ی تأکیدی‌های درست ما... به طرف کمونیست‌ها، سازمان و حزب کمونیستی جلب می‌شوند. تکرار تجربیات اسف بار گذشته همچنان ره به نا کجا آباد می‌برد.





۳

پیکار که در زمان رشد بادکنکی‌اش، ملغمه‌ای بود از استالینیزم، مائوئیسم و ایده آلیسم (و نه مارکسیسم - لنینیسم)، در آخرین شماره‌های نشریه‌ی خود (شماره‌ی ۱۲۰)، کسانی را که "دسازی مذهب و مارکسیسم را به هیچ وجه قبول ندارند"، "آنارشیزم" می‌خواند. بنا به منطق پیکاری، مارکس، انگلس و لنین که تمام عمر با "دسازی مذهب و مارکسیسم" (بخوانید التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم) مبارزه کرده‌اند، بزرگترین "آنارشیزم‌ها" بشمار می‌روند. در طول تاریخ جنبش کمونیستی جهان، نمونه‌های بسیار می‌توان ارائه داد که "مارکسیست‌ها" بی‌تکیه به "مارکسیسم" پایه‌های اساسی آن یعنی ماتریالیسم را یا بنا آگاهی و بدآموزی و یا آگاهانه و موندیانه، مورد سؤال قرار دادند. مخاطبان "نقدی بر فلسفه‌ی حقوق هگل" و "فوترباخ و فلسفه‌ی آلمانی"، انواع و اقسام "ماتریالیست‌های" توده‌ای، پیکاری، اقلیتی، اکثریتی و غیره هستند. "مارکسیست - لنینیست‌هایی هستند که مارکس و انگلس و لنین را خوانده‌اند و یقیناً خوانده‌اند و بد فهمیده‌اند و یا هر چه مصلحت ایجاد می‌کرده که بفهمند، فهمیده‌اند. به این مطلب دوباره بیاز خواهیم گشت. ولی فعلاً ببینیم که مارکس و انگلس و لنین در باره‌ی دین چه می‌گویند. لازم به تذکر است عباراتی که در زیر نقل خواهد شد و یا قبلاً نقل شده، فقط چند عبارت است از صدها صفحه‌ای که در این باره نوشته‌اند و لزوماً بهترین نمونه‌ها نیز نیست ولی به هر حال می‌تواند تصویر کلی از مسئله‌ی مورد بحث ما بدست دهد (۲۶). مارکس در مقدمه‌ی نقد فلسفه‌ی حقوق هگل، می‌نویسد:

"انتقاد از دین، شرط اولیه‌ی هر انتقاد است".

"اساس انتقاد غیر مذهبی در اینست که انسان، دین را ساخته و نه دین انسان را و قدر مسلم، دین، شعور از خویش و احساس از خویش انسانی است که هنوز خود را نیافته و یا خود را از نوگم کرده".
"این دولت و جامعه‌اند که دین، شعور وارونه‌ی جهان را تولید می‌کنند چرا که خود آن‌ها، جهان‌نسی وارونه‌اند".

"امحاء دین یا خوشبختی موهوم خلق چیز است که به خوشبختی واقعی او شکل می‌دهد".

"توقع این که انسان از موهومات وضعیت خود چشم‌پوشی کند مثل اینست که توقع داشته باشی مأمور و از وضعیتی که به موهومات نیاز دارد چشم‌پوشد. انتقاد از دین، توهمات انسان را نابود می‌کند برای این که او فکر کند و به واقعیت خود، همچون انسانی بدون اوهام که به سن عقل رسیده شکل دهد برای این که خورشید واقعی‌اش را به گرد خود بگرداند. دین که چیزی جز یک خورشید موهوم نیست تا وقتی به گرد انسان می‌گردد که او در گرد خود نگریده باشد". (تاکیدها همه از مارکس است).

انگلس در تحقیقات بسیار درخشان خود نظیر: "برنو بائر و مسیحیت اولیه"، "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" و غیره همین ایده‌ها را دنبال می‌کند. مارکس در برخورد با دین، بسیار کوبنده، قاطع و حتی انعطاف‌ناپذیر، خشن و پرخاشگراست. مارکس هر جا که شیوه‌ی حمله‌ی مستقیم و شدید را در پیش‌گیرد، هنرمندانه از سلاح هجو و طنز و استهزاء گزیده استفاده می‌کند اما انگلس، که کوبندگی و قاطعیت برخورد او نسبت به دین به هیچ وجه کمتر از مارکس نیست، شیوه‌های کم و بیش متفاوتی را در پیش می‌گیرد. این شیوه‌ی انگلس بی‌تردید، شمره جدل‌های قلمی اوست از دوره‌ی نوجوانی و آغاز دوره‌ی جوانی با هم‌کلاسی‌های سابق دبیرستانی خود (که برخی از آن‌ها شاگردان مدرسه کثیفی بودند) (۲۷). انگلس در تحقیقات علمی خود در باره‌ی ادیان، بویژه مسیحیت، پیچ‌و‌پی پایه‌بودن ادیان و شیاد بی‌بنیانگاران آن‌ها و رهبران دینی را به نحوی ملموس برای همگان به نمایش می‌گذارد. ابعاد شگفت‌انگیز اطلاعات و دانش انگلس (در این زمینه مانند چه بسیار زمینه‌های دیگر)، اسناد و مدارک انکارناپذیری که ارائه

۲۶- این نمونه‌ها و سایر نمونه‌های مقاله‌ی حاضر عموماً از کتاب "درباره‌ی دین"، مجموعه‌ی نوشته‌های مارکس و انگلس در این باره، "ادیسون سوسیال" و از کلیات آثار لنین (ترجمه‌ی فرانسوی) انتخاب و مستقیماً به فارسی ترجمه شده‌اند.
۲۷- برای مطالعه‌ی این نامه‌های انگلس مراجعه شود به "مکاتبات مارکس و انگلس"، جلد اول، "ادیسون سوسیال".



می‌دهند، نحوه‌ی بررسی و تسلط اعجاب‌انگیز او به موضوع و شیوه‌ی کاملاً اقناعی و عاری از برخورد تهاجمی اش چنان بود که محال است بهتر از او بتوان پوچی دین را به نمایش گذاشت. انگلس، ادیان را بطور کلی به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- "ادیان طبیعی" مانند "بت پرستی سیاهان" و "دین اولیه‌ی آریائی". او در مورد ادیان طبیعی می‌گوید: "این ادیان بی آن که یک شیاد در آن‌ها نقش داشته باشد، متولد شده‌اند." و اضافه می‌کند:

"هر چند که گسترش بعدی آن‌ها، خیلی زود، شاید می‌توانستند بت پرست و کاهنان را اجتناب ناپذیر کرد."
 ۲- "ادیان ساختگی": انگلس تمام ادیانی را که توسط یک فرد (پیغمبر) ساخته و پرداخته شده است، "ادیان ساختگی" می‌داند و می‌گوید:
 "این ادیان در کنار شور و هیجان مذهبی صادقانه‌ای که برانگیختند، از همان آغاز تولد خود، نتوانستند از شیادی، دغلکاری و قلب تاریخی خودداری کنند."
 او در همین تحقیقات فوق العاده عمیق خود به خوبی ثابت می‌کند که انجیل‌های موجود (بد غیر از انجیل‌های بسیار متعدد دیگر که برای جلوگیری از وحدت تفاوت‌های عجیب و تناقض‌های چشم‌گیر در کلام خدا در قرون وسطی توسط کلیسا

بدعت نامیمونی که در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان گذاشته شد، اثر نامطلوب خود را کم و بیش در جنبش کمونیستی جهانی و بویژه در جوامع تکامل نیافته‌ای مانند کشور ما، که مارکسیسم عامیانه و اپورتونیستی همواره در آن رواج داشته و دارد، بر جا گذاشت. جای پای آن بدعت نامیمون را هم از آغاز پیدایش نوعی سوسیال دموکراسی در هشتاد سال پیش، هم در تمام سال‌های بعد از آن و هم بویژه در سال‌های پس از قیام بهمن ۵۷، نه تنها در حزب توده و اکثریت بلکه همچنین (و به همان اندازه) در اقلیت، پیکار، راد کارگر و غیره و غیره به خوبی می‌توان مشاهده کرد. این بدعت نامیمون، اعلام امر خصوصی بودن دین است در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان.

نابود شدند)، هیچکدام کلام خدا و مسیح نبوده بلکه تمامی آن‌ها - که هر یک گاهی بین صد تا دو صد سال پس از مرگ مسیح نوشته شده‌اند - ساخته و پرداخته‌ی ذهن کشیشان و رهبران مذهبی‌اند. او در این تحقیقات نشان می‌دهد که در انجیل‌ها چیزی وجود ندارد که از نظر تاریخی قابل اثبات باشد و آنچه در انجیل‌ها به عنوان وقایع بسیار مهم زمان عیسی عنوان می‌شود توسط هیچ یک از نویسندگان و مورخان معاصر عیسی، کمترین اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. او نه با شعار و دشنام بلکه با تحقیقات پیر دامنه‌ی خود حتی وجود تاریخی فردی بنام عیسی مسیح را به زیر سؤال می‌کشد. با این همه انگلس این کلام عمیق را که می‌تواند سرمنشعبی در زمینه‌ی نحوه‌ی برخورد با دین قرار گیرد، ارائه می‌دهد:

"نمی‌توان از جنگال دینی که دنیای متمدن را به اطاعت واداشته و مدت‌ها هزار و هشتصد سال بخشش اعظم بشریت متمدن را به زیر سلطه‌ی خود داشته است با گفتن این که رشته‌ای از پوچی است که توسط مستی شیاد ساخته و پرداخته شده، خلاصی یافت. در حالتی می‌توان از جنگال آن خلاصی یافت که قادر باشیم منشاء اش را، گسترش را برپایه‌ی شرایط تاریخی موجود (در آن ایام)، در لحظه‌ای که متولد شد و در لحظه‌ای که بصورت دین حاکم درآمد، توضیح دهیم."

لنین، در مقاله‌ی "لئون تولستوی، آئینه‌ی انقلاب روسیه" می‌نویسد:

"دین یکی از پلیدترین چیزهاست که می‌تواند در جهان وجود داشته باشد." (جلد ۱۵ - ص ۲۲۳).
 با این همه در میان چند هزار صفحه‌ای که لنین در رابطه‌ی مستقیم و غیر مستقیم با دین نوشته است، مقاله‌های ۱۳ صفحه‌ای هم دارد تحت عنوان "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین". بخشی از این مقاله، پایه‌ی "شوریک" جنبش چسپ



ایران در چندین دهه‌ی گذشته بویژه در سه چهار سال اول بعد از انقلاب، در زمینه‌ی نحوه‌ی برخورد با دین را تشکیل می‌دهد. رونوشت برداری، تقلید و تکرار طوطی‌وار از عبارات بخشی از همین مقاله، بجای چند هزار صفحه از نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین، در پشت چند عبارت از یک بخش یک مقاله مخفی شدن، یکی از بارزترین خصوصیات اپورتونیسم همین است. اپورتونیسم سلطه‌جو، سلطه‌پذیر نیز هست و برای اثبات "حقانیت" وجودی اثر به اتوریته نیاز دارد. برای این که زنده بماند، باید دیگران را بدنبال خود بکشد و برای کشاندن ایشان بدنبال خود، بایستد برای شان خوراک تهیه کند. اگر چیز دندان‌گیری بدست نیآورد، باید به جعل و تحریف متوسل شود و دروغ بگوید. باری، بیرون کشیدن چند عبارت از بخش از یک مقاله ۱۳ صفحه‌ای بدون توجه به کلیت همان مقاله، اگر ناشی از سوء نیت نباشد، ناشی از ناآگاهی است. تحریف آشکار جوهر کلام و اعتقادات عمیقاً ماتریالیستی نوشته‌های لنین حتی در همین مقاله‌ی مورد بحث است که مستمسک اپورتونیست‌ها و پوپولیست‌های ما در ارائه‌ی تز "دسازی مذهب" و مارکسیسم" قرار داشتند است و ندارد. اگر چه در مقاله‌ی حاضر اشاراتی به "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" لنین کرده ایم ولی متأسفانه فرصت باز کردن این منشاء، انحراف و بند آموزی و کج اندیشی چپ ایران در عدم برخورد با دین

۰۰۰ اوج فلاکت در چپ ایران چنان است که حتی در شرایط فوق العاده متفاوت حکومت دینی امروز ایران با شرایط جوامع اروپائی اواخر قرن ۱۹ و جامعه‌ی روسیه در اوایل قرن ۲۰، توقعی بیش از این نداشته باشیم کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند لااقل به همان اندازه‌ی مارکس، انگلس و لنین به مبارزه با دین، این دشمن فرهنگ و پیشرفت بپردازند.

را در اینجا نخواهیم داشت. شکافتن این دمل چرکین و نشان دادن جنبه‌ها و جوانب این اپورتونیسم نصاب و شارلاتانیسم سیاسی، به مقاله‌ی مفصل جداگانه‌ای نیاز دارد. باری لنین، در بخش دیگری از همین مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" (که اپورتونیست‌ها این بخش را کاملاً نادیده می‌گیرند) چنین می‌نویسد:

"جای هیچگونه تردیدی نیست آنچه به دین مربوط می‌شود امروز بخش‌های وسیعی از "جامعه" را در بر گرفت و در محافل روشنفکری نزدیک به جنبش کارگری و همچنین در محافل کارگری نفوذ یافته است. سوسیال دموکراسی باید برای شناساندن نقطه نظر خود در باره‌ی دین، قاطعانه دخالت کند. اما می‌بیش سوسیال دموکراسی بر پایدی سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم بنا شده است، پایدی فلسفی مارکسیسم، همان طوری که بارها و بارها مارکس و انگلس اعلام داشته‌اند، ماتریالیسم دیالکتیک است که سنت‌های تاریخی ماتریالیسم قرن هیجده در فرانسه و فوئر باخ در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم را کاملاً از آن خود کرده است. این ماتریالیسم به نحو انکار ناپذیری "آند" و بطور قاطعانه‌ای مخالف هر گونه دین است. لازم به یاد آوری است که در سرتاسر آنتی دورینگ انگلس، که نسخه‌ی دستنویس آن توسط مارکس مطالعه شده، یک فرد آته و ماتریالیست مانند دورینگ متهم می‌شود که استواری کامل و کافسی ایدئولوژیکی در ماتریالیسم خود ارائه نمی‌دهد، و به نحو غیر مستقیم نسبت به دین و فلسفه‌ی دینی دسازی نشان داده است. لازم به یاد آوری است که انگلس در اثر خود در باره‌ی "لودویک فوئر باخ" او را سرزنش می‌کند که مبارزه اش با دین نه با هدف نابودی آن بلکه با هدف وصله بیند کاری و ایجاد یک دین جدید "مترقی" و غیره انجام گرفته است. مارکسیسم همواره دین و کلیساها و انواع و اقسام نهاد‌های کنونی آن را به مثابه‌ی ارگان‌های ارتجاع و بورژوازی طبقی می‌کند که در خدمت دفاع از استثمار و مسموم کردن طبقه‌ی کارگر قرار دارند." (کلیات آثار، جلد ۱۵، صفحات ۴۳-۴۲ تاکید از ما ست).

اپورتونیست‌های جنبش کارگری ایران که برخی از عبارات مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" را با دغل کساری مثله کرده و تحریف می‌کنند، باید پاراگراف فوق را دوباره، سه باره، ده باره بخوانند. لنین هیچ جا، حتی در همین



مقاله، ضرورت برخورد قاطعانه با دین را فراموش نمی‌کند. فقط شیوه‌ی برخورد او با دین در اینجا و در موارد بسیار دیگر، همان طوری که قبلاً اشاره کردیم مشابه برخورد انگلس با این مسئله است (۲۸). او در همین مقاله می‌نویسد:

”پیوند زدن تبلیغ ایدئولوژیک یعنی پخش و نشر پاره‌ای افکار و مبارزه با دشمن فرهنگ و پیشرفت یعنی دین که هزاران سال است توده‌ها را سرکوب می‌کند با مبارزه‌ی طبقاتی یعنی مبارزه برای اهداف مشخص در قلمرو اقتصادی و سیاسی.”

مگر هیچ مارکسیست ایرانی، حتی در شرایط کاملاً متفاوت ایران کنونی با شرایط اواخر قرن نوزدهم در اروپا و اوایل قرن بیستم در روسیه با ”پیوند زدن” مبارزه علیه دین یا مبارزه‌ی طبقاتی، می‌تواند مخالف باشد؟ مگر ما، در شرایط بسیار ویژه‌ی جامعه‌ی کنونی‌مان می‌گوئیم که مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌داری باید تعطیل گردد و فقط باید به مبارزه علیه دین پرداخت؟ مگر ما می‌گوئیم که تمام صفحات نشریه‌ی خود را باید به تبلیغات آنتی‌دینستی و مبارزه علیه دین اسلام و مذهب تشیع اختصاص دهیم؟ نه، اوج فلاکت در چپ ایران چنان است که حتی در شرایط فوق‌العاده متفاوت حکومت دینی امروز ایران با شرایط جوامع اروپائی اواخر قرن ۱۹ و جامعه‌ی روسیه در اوایل قرن ۲۰، توقعی بیش از این نداشته باشیم کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند لااقل به همان اندازه‌ی مارکس، انگلس و لنین به مبارزه با دین، این دشمن فرهنگ و پیشرفت بپردازند. به سیاست فلاکت‌بار و ورشکسته‌ی هشتاد ساله در مباحثات با دین و مسازگی ”مذهب و مارکسیسم” یعنی التقاط ایدئالیزم و ماتریالیسم، خاتمه دهند. و از این فرصت تاریخی که دین اسلام و مذهب تشیع خود را افشاء کرده، ماهیت واقعی خود را به نمایش گذاشته‌اند، استفاده شود و به انواع و اقسام ایدئالیزم خرده بورژوائی و نیز به بورژواها و دشمنان طبقاتی کارگران فرصت وصله پینه کاری مجدد مذهب داده نشود. و یا دامنه‌ی عوام فریبی آن‌ها را محدود کنیم و حداقل با آن‌ها چنان دمساز نشویم که توهم جدید و بدبختی‌های جدید آفریننده شود (۲۹).

۲۸- ما چند بار در این مقاله در مورد شیوه و شکل برخورد مارکس از یکطرف و انگلس و لنین از طرف دیگر، سخن گفته‌ایم. گفته‌ایم که حدودی برخورد مارکس درباره‌ی دین، عمدتاً (به همواره) مستقیم، تند، خشن، حتی کزنده و استهزاءآمیز است. در حالی که شکل برخورد انگلس و لنین به همین مسئله، به نوبت نرم و ملایم جلوه‌گر می‌شود. با این همه، گفته‌ایم و باز تأکید می‌کنیم که محتوای برخورد این‌ها به هیچ وجه دارای قاطعیتی کمتر از محتوای برخورد مارکس نیست و در نوشته‌ی آن دو نیز، هیچ حیران‌ناشام‌کننده، ناگفته و یا سرچشمه‌شده وجود ندارد. آیا کدام یک از این دو نحوه با شکل برخورد، درست‌تر است؟ موضوع، قابل بحث است. بیشتر ما، هر دو، و هر یک جای خود، در ارساط یا موضوع، زمان، مکان و مخاطب. تمامی ظرافت برخورد کمونیست‌ها در مورد دین در همین نکته خلاصه می‌شود. توضیح می‌دهیم:

انگلس وقتی که می‌کوشد تغلیبی بودن نام‌اجیل‌های موجود را اثبات کند، می‌تواند با ادعا، ریشخند و با احتمالاً نهمت و دشنام، موضوع را ”ثابت” کند. باید استدلال کند، اسناد و مدارک (بویژه از منابع کلیسا و نزدیکان آن) ارائه دهد. واقعیت‌های انکارناپذیر را در مقابل دروغ و تحمیل نشانند. مارکس هم اگر می‌خواست در این زمینه تحقیق کند، با دقت و موشکافی عجیبی که در روش علمی او سراغ داریم، بسند و ندره‌ای تردید، همین شیوه را بکار می‌گرفت. ما کمونیست‌های ایران (نیز اگر بخواهیم مثلاً احکام متناقض قرآن کنونی را نشان دهیم) و حتی بخواهیم نشان دهیم که ”شان نزول” یا منشاء هر یک از آن‌ها در ارتباط با کدام خواست لحظه‌ای و مشکلات شخصی محمد و توجیه دین او صورت گرفته و هر یک از آیات، چگونه و چرا صادر یا ”نازل” شده است) و اگر بخواهیم از تمام بحث‌ها، برت و پلاگوئی موجود در آن کتاب را نتیجه بگیریم، مجبوریم که از همان شیوه‌ی استدلالی، مستند و اقناعی انگلس استفاده کنیم. یا لنین وقتی که در مورد دین صحبت می‌کند و مخاطب او توده‌های کارگر هنوز ناآگاه و هنوز کم و بیش متوهم نسبت به دین‌اند، با این که ابتدا در مورد دین که بتول او ”پلیدترین چیزهاست که در جهان می‌تواند وجود داشته باشد”، چیزی را ناگفته یا ناتمام نمی‌گذارد، با این حال لحن او، نمی‌تواند خشن، کزنده و استهزاءآمیز باشد. ما هم وقتی که مخاطبان ما، توده‌های هنوز ناآگاه و هنوز کم و بیش متوهم به دین باشند، باید از چنین شیوه‌ای استفاده کنیم. اما زمانی که مارکس، خزعلات کارل هاینریش هرمس، مدبر ”گازت کلن”، یکی از معروف‌ترین، سمج‌ترین و وقیح‌ترین مدافعان مسیحیت در زمان خود را پیش رو دارد، برای او هیچ چاره‌ای جز استفاده از هنر هجو و طنز باقی نمی‌ماند (و این هنر را چه درخشان، چه استادانه و چه زیبا بکار می‌گیرد)، و این شیوه‌ی او، از نظر کاربرد و تأثیر (در این موارد) هزار بار بیشتر از یک مقاله‌ی ”جدی” است (مثلاً مراجعه شود به ”(پاسخ به)”) سرمقاله‌ی شماره‌ی ۱۷۹، ”گازت کلن”). چرا که در مقابل یک مشت چرندیات محال و حتی عبث است که جسدی برخورد شود. ما نیز در مقابل اباطیل موجوداتی (هزار بار ابله‌تر از کوه‌هرمس) نظیر آیت‌الله خمینی، آیت‌الله منتظری (که وجودشان دشنام و توهین به بشریت و رژیم منحوس‌شان، ریشخند تلخ تاریخ است)، چاره‌ای جز برخورد طنزآلود و ریشخند آمیز نتوانیم داشت.

۲۹- سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، جناح چپ اکثریت، اقلیت و غیره) که نمونه‌ی تیبیک پوپولیسم در ایران معاصر است (و هر جناح یا



آیا خواستن این ها برای سازمان هائی که خود را مارکسیست - لنینیست می دانند ، چیز زیاد است ؟ برای این که عقب ماندگی چپ ایران از قافله ی تاریخ و یا کیفیت بسیار نازل چپ عقب مانده ی ایران را نشان دهیم باید بگوئیم که مارکس و انگلس با روشن بینی و دور اندیشی عمیق خود زمانی به دین حمله می کردند که بظاهر تصور نمی رفت بهتسیر و بیشتر از بیسمارک بتوان دین را مورد حمله قرار داد . بیسمارک با " مبارزه به خاطر فرهنگ " خود ، خشکن تریسن و وحشیانه ترین حملات علیه کاتولیک ها و رهبران مذهبی آن ها را آغاز کرده بود . در آن ایام ، دین " مظلوم " بود نه مانند کشور ما ، ظالم و حاکم . مارکس و انگلس ضمن حمله به دین ، فراموش نمی کردند که شیوه های وحشیانه بیسمارک را نیز افشاء کنند ، نه بخاطر دفاع از این موقتا " مظلوم " بلکه بخاطر این که بدرستی اعتقاد داشتند که این شیوه های سرکوبگرانه ، دین را نابود نمی کند بلکه برعکس ، آن را تقویت خواهد کرد . لنین حتی در همان مقاله ی " برخورد حزب کارگرگری در باره ی دین " یک لحظه مبارزه با دین را فراموش نمی کند و تازه ، او این مقاله را در زمانی نوشت (۱۹۰۹) که حزب سوسیال دموکرات روسیه در " دوما " چند نماینده داشت ، فعالیت ها و روزنامه های حزب ، کم و بیش آزاد بود ، نمایندگان سوسیال دموکراسی از تربیون مجلس به متولیان دین حمله می کردند و در سخنرانی های خود ، که متن آن ها غالبا توسط لنین نوشته می شد ، جنایات دین را افشاء می کردند و این سخنرانی ها در ابعاد وسیع در بین توده ها انعکاس می یافت . سازمان های چپ ایران در اوج قدرت خود ، در سال های اول و دوم پس از انقلاب ، (الان که هیچ) ، هیچ یک حزب کارگری نبودند تا چه رسد به حزب کارگری سرتاسری . نشریات آن ها در بین کارگران و سایر زحمتکشان پخش نمی شدند و خوانندگان نشریاتشان را عموما اعضاء و هواداران خود آن ها یا عناصر چپ تشکیل می داد و بنابراین علی القاعده موضوع " توهین به اعتقادات مذهبی توده ها " نمی توانست مطرح باشد ، هیچ یک از این سازمان ها و حتی مجموعه ی همه آن ها ، از اعتبار نفوذ حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه برخوردار نبودند و در نتیجه ملاحظات اجتماعی یک چنان حزب کارگری

گرایش آن بیانگر جنبه هائی از پوپولیسم است) ، پس از آن همه توهم پراکنی نسبت به کل حاکمیت کنونی و جستجوی جناح ها و " شخصیت " های " مترقی " در میان بخشی از حاکمیت رژیم اسلامی (و از بد حادثه ، انتخاب متفوترترین جناح ها و گروه هائی نظیر حزب جمهوری اسلامی و " شخصیت " هائی مانند بهشتی ، خمینی ، منتظری و غیره) بالاخره بخشی از آن بنام اقلیت ، با حفظ انحرافات شوریک - ایدئولوژیک فدائیان ، با انتخاب نوعی رادیکالیسم سیاسی از اکثریت جدا شد . این انشعاب ، از بابت ایجاد خط مرز بین تداوم مبارزه و خیانت ، البته ، حد اقل در کوتاه مدت ، مثبت بود ، ولی انحرافات شوریک - ایدئولوژیک اقلیت که در تمامی زمینه ها (و از جمله در عدم برخورد صریح و قاطع با دین) دست نخورده باقی مانده ، بازتاب خود را در عرصه ی سیاسی هم نشان داد : فدائیان بویژه اقلیت پس از آن همه توهم پراکنی نسبت به مجاهدین یا بقول خودشان " انقلابیون " ، " نیروهای ترقی خواه " ، " دموکرات های انقلابی " و غیره ، بدلالی که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم ، گویا (موقتا) از آن ها قطع امید کرده و در این اواخر ، بجای مبارزه ایدئولوژیک سالم و اصولی به دشنام گوئی و فحاشی لجام گسیخته نسبت به آن ها پرداخته اند . اقلیت یک باره کشف می کند که مجاهدین " دموکرات و آزادی خواه " نیستند :

" مجاهدین آزادی خواه و دموکرات ! (علامت تمسخر از " کار " اقلیت است) ! وعده دموکراسی و آزادی را به مردم می دهند اما ... " (کار ۱۵۸ ، ۴ آبان ۶۱) .

تازه بر اقلیت معلوم می شود که مجاهدین ، طرفدار اسلام راستین و جمهوری اسلامی هستند و خواستار " برقراری یک حکومت مذهبی در ایران " همان جا) . مجاهدین که هیچگاه از روز آغاز فعالیت خود در اواخر دهه ی چهل و اوایل دهه ی پنجاه تا به امروز مسلمان بودن و برداشت خاص خود از اسلام را مخفی نکرده اند و از انقلاب بهمین تا به امروزه آرمان خود ، جمهوری اسلامی یا جمهوری دموکراتیک اسلامی را کتمان نکرده اند ، اقلیت تازه این مسئله را کشف می کند و آن را به عنوان بزرگترین عیب مجاهدین بر می شمارد و گویا فراموش کرده است که بیش از چهار سال و نیم قبل از آن در ۱۲ فروردین ۵۸ ، مجاهدین به رفیراندوم جمهوری اسلامی ، رای مثبت داده بودند ، اقلیت پس از چهار سال و نیم تازه متوجه می شود که :

" آن ها (مجاهدین) پس از آن همه مصایبی که توده ها از جمهوری اسلامی کشیده اند و پاره وعده ی جمهوری اسلامی به مردم می دهند و البته واژه ی " دموکراتیک " را هم چاشنی آن می کنند تا به خیال خود آن را از رژیم خمینی متمایز کنند " . (همان جا) .

بدنبال مطلب فوق بلافاصله چنین می خوانیم :

" اما نه تنها تجربه ی چهار سال توده های مردم در ایران بلکه تجربه ی سرتاسر تاریخ بشریت گواهی می دهد که مذهب ————— دموکراسی آشتی ناپذیر است و اساسا هر حکومت مذهبی ، دشمن دموکراسی است . هر جمهوری اسلامی نفعی جمهوری ، نفسی دموکراسی ، نفعی آزادی و نفعی ابتدائی ترین حقوق بشر است . خمینی جنایتکار ، علی رغم جنایاتش یک خدمت ارزنده به مردم



را نداشتند. پس کجای کار این سازمان‌ها می‌لنگید و می‌لنگد؟ بنظر ما ریشه‌ی بد آموزی، گیجی و سردرگمی آن‌ها را در عرصه‌ی شوریک - ایدئولوژیک باید جستجو کرد که این خود از یک طرف، بازتابی است از انحرافات جنبش کمونیستی در سطح جهانی و انتقال آن از چندین دهه‌ی پیش به ایران، و از طرف دیگر، بازتابی است از عدم تکامل تاریخی جامعه و رشد اعوجاجی و ناموزون و یا، در واقع، عدم رشد کافی مناسبات تولیدی و حضور قدرتمند فرماسیون‌های اقتصادی - اجتماعی (در عرصه‌ی زیربنایی و بویژه روبنایی) و سطح عمومی نازل جنبش کارگری در ایران. به بیان ساده‌تر، همان طوری که قبلاً هم اشاره کردیم، چپ عقب‌مانده‌ی ایران محصول جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی ایران است. گوئی که این مصیبت به تنهایی کم بود که به ناب‌ترین انحرافات جنبش کمونیستی جهانی (استالینیستی، مائوئیستی، تروتسکیستی) نیز می‌بایست آراسته شود.

۴

بدآموزی‌ها از مارکسیسم، کج اندیشی‌ها، نعل وارونه زدن‌ها در چپ ایران در عدم برخورد روشن و قاطع نسبت به دین محدود به یکی دو زمینه نیست و در این نوشته‌ی مختصر نمی‌توان به تمام جنبه‌های آن پرداخت. در اینجا تأکید بر این نکته مجدداً ضروری است که در مقابل عدم برخورد قاطع و مارکسیستی اپورتونیست‌ها نسبت به دین، نباید به دام عبارات ظاهر فریب "توهین نکردن به اعتقادات مذهبی توده‌ها"، "خصوصی بودن امر دین" (به مفهوم غلط رایج آن قبلاً اشاره کردیم) و غیره افتاد و باید آنچه را که در واقع، در پشت این عبارات فریبنده پنهان است، دید و افشاء کرد. نباید به دام اپورتونیست‌های دانای مودی و یا نادان پرمدا (ولی تو خالی) چپ ایران افتاد و مرعوب آیه‌های تحریف‌شده، مجرد و بی‌ارتباط با موضوع آنان از مارکس و انگلس و لنین گردید، باید با تکیه بر آثار همین مارکس، انگلس، لنین، جعل و تقلب و تحریف آن‌ها و بی‌دانشی این نادانان را افشاء کرد و نشان داد که این اندیشه‌های غیر

کرد. اوراز جمهوری اسلامی را بر ملا کرد و به همه نشان داد که جمهوری اسلامی ابتدائی‌ترین حقوق بشری را نقض خواهد کرد. (همان جا).

ما برای این که مانند اقلیت (و سایر کسانی که تا دیروز در موضع تحسین و ستایش از مجاهدین قرار داشتند و امروز یک مرتبه به فحاشی و دشنام مصی و لجام‌گسیخته متوسل شده‌اند) تعادل خود را از دست ندهیم، دو نکته را لازمست قبلاً تذکر دهیم:

- ۱- برنامه‌ی "دولت موقت" شورای ملی مقاومت، به معنای درست و دقیق عبارت - برنامه‌ی یک "حکومت مذهبی" نیست بلکه همان طوری که در شماره ۱۱۰ (دوره‌ی قبل رهائی) گفتیم، تلفیقی از برنامه‌ی خرده بورژوازی و بورژوازی (در عرصه‌ی زیربنایی و روبنایی) است.
- ۲- واقعیت، لاقیل در شکل ظاهر آن، مغایر با گفته‌ی اقلیت است. بدین معنا که در مصوبات شورای ملی مقاومت و مواد الحاقی به "برنامه‌ی دولت موقت" آمده است که مجلس موسسان حداکثر ظرف شش ماه تشکیل می‌شود. دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی کنار می‌رود و اختیارات خود را به مجلس موسسات تفویض می‌کند و این مجلس موسسان است که شکل و محتوای جمهوری آینده را تعیین خواهند کرد. از این دو نکته که بگذریم، حکم فوق‌الذکر اقلیت البته یک حکم درست است ولی متأسفانه شنیدن آن از زبان اقلیت را نمی‌توان جدی گرفت. چرا که فردا ممکنست، بی‌آن که خم به ابرو بیاورد، حکمی ۱۸۰ درجه مغایر آن ارائه دهند. در طی این چهار پنج سال، آنقدر از فدائیان بویژه از اقلیت (چرا که مثلاً اکثریت راه خیانت را در پیش گرفتند و در این راه - تا قبل از این که مزه خیانت خود را مانند حزب توده از رژیم اسلامی دریافت کنند - ثابت قدم بود)، احکام ضد و نقیض و (مانند آیات قرآن) ناسخ و منسوخ از یک شماره به شماره‌ی بعدی و در مقاسلات یک شماره دیده و به این امر عادت کرده‌ایم که دیگر هیچ حکمی از احکام اقلیت را نمی‌توانیم به عنوان بی‌بردن به اشتباهات پیشنی غیر اصولی آن و تغییر مواضع، باور کنیم. تکرار و تداوم اشتباهات و تغییر تقریباً هر روزه‌ی مواضع، ذاتی اقلیت و هر شکل پوپولیستی نظیر آنست. هیچ وقت پایان نمی‌پذیرد چرا که یک بیماری علاج ناپذیر است. اگر همه‌ی این اشکالات هم وجود نمی‌داشت، قضیه این است که "پیشروی آگاه و گردان رزمنده‌ی پرولتاریا"، چهار سال از "توده‌های مردم در ایران"، چندین قرن از "تجربه‌ی سراسر تاریخ بشریت"، بیش از دو قرن از بورژوازی، قریب یکصد و پنجاه سال از جنبش کمونیستی (انتشار مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس)، بیش از هشتاد سال از سوسیالیسم دموکراسی در روسیه و نوشته‌های لنین (علی‌رغم این که هر شماره از "کار" را که باز کنید ده‌ها نقل قول بیجا و غالباً بیجا از لنین خواهید یافت)، عقب‌مانده است. "پیشروی آگاه" پرولتاریا زمانی به این حکم می‌رسد که قبلاً بخش بزرگی از توده‌ها به آن رسیده‌اند، چنین "سازمانی" حتی در زمانی که بزرگترین سازمان چپ ایران بود، بدلالی که گفتیم، چاره‌ای جز دنباله‌روی از توده‌ها نداشت و بجای آموزش دادن به توده‌ها، به وظیفه‌ی کوچک آموختن از آن‌ها و "پس‌روی" قناعت می‌کرد و امروز دیگر به حساب بقایای اقلیت (آنچه پسران اشعاعات بی‌دربی بعد از "نخستین کنگره" و غیره، در واقع، از آن باقی مانده)، کاملاً روشن است. "عنصر تاریخی فدائی"، پسران از ورشکستگی شوریک، ایدئولوژیک و سیاسی، به تاریخ (یعنی به گذشته) تعلق دارد.



مارکسیستی و اپورتونیستی چه چیزهایی را بیان و یا در واقع، پنهان می کند . هدف اساسی ما در مبارزه با دین — آن طوری که اپورتونیست های جنبش کارگری می گویند ، ” توهین ” به اعتقادات توده ها نیست ، مبارزه با دشمن آگاه —ی زحمتکشان ، مبارزه با دشمن آزادی ، تمدن ، پیشرفت و در یک کلمه ، مبارزه با دشمن بشریت است . نشان دادن واهی بودن آن ” اعتقادات ” و آن باورهای بی پایه ایست که توسط دین و رهبران آن برای به اسارت کشیدن انسان ها ، تجدید تولید می شود . دین ، زائیده ی جهل و شرایط مادی زندگی انسان ها است . با تغییر شرایط مادی و آموزش و آگاهی است که دین از بین خواهد رفت . این دو عامل به روی هم تاثیر متقابل می گذارند . لنین بد رستی اشاره می کند :

” هر چه آموزش در میان توده ها گسترده تر گردد ، پیشداوری های مذهبی بیشتر جای خود را به آگاهی سوسیالیستی خواهند داد و پیروزی پرولتاریا ، که رهائی تمام محرومان و ستمدیدگان از بردگی — که جامعه ی مدرن آن ها را به بند کشیده ، نزدیک تر خواهد بود ” . (جلد ۵ ، ص ۳۲۴) .

هدف ما از مبارزه با دین ، بردن این ” آموزش هر چه بیشتر ” بین کارگران و سایر استعمار شونده گان است نه آن طوری که اپورتونیست های رنگارنگ وطنی در توجیه ” شوریک ” خود عنوان می کنند : ” توهین به اعتقادات توده ها ” . ما برای بردن این آموزش در میان کارگران و سایر زحمتکشان ناچاریم با باورهای بی پایه ی توده های نا آگاه و با خرافاتی که دین در میان آن ها برده است ، مبارزه کنیم و این اسمش ابتدا ” توهین ” نیست . مثلا اگر ما به زحمتکشان روستائی بگوئیم که بسیاری از شرایط خاص جوی ایجاد می شود و با دعا و خواندن نماز باران ، باران نمی بارد ، ما اسمش را می گذاریم مبارزه با خرافات مذهبی ، باورهای بی پایه ی زحمتکشان و آموزش به آن ها ، اپورتونیسم چپ ما اسمش را می گذارد : ” توهین به اعتقادات توده ها ” . چکار باید کرد ؟ آیا ما نباید این حکم علمی را عنوان کنیم ؟ از این نمونه صدها و هزاران می توان ارائه داد که هر یک از آن ها ، خود را در مقابل سد غیر قابل عبور ” توهین نکردن به اعتقادات توده ها ” ، متوقف خواهد

برای این که عقب ماندگی چپ ایران از قافله ی تاریخ و یا کیفیت بسیار نازل چپ عقب مانده ی ایران را نشان دهیم باید بگوئیم که مارکس و انگلس با روشن بینی و دور اندیشی عمیق خود زمانی به دین حمله می کردند که به ظاهر تصور نمی رفت بهتر و بیشتر از بیسمارک بتوان دین را مورد حمله قرار داد .

یافت و در نتیجه در پرداختن به هر مسئله ی کوچک و بزرگی که از دور یا نزدیک به دین (و در مورد ما مشخصا به دین اسلام و مذهب تشیع) مربوط می شود هر بار با قضیه ی ” توهین ” مواجه خواهیم شد . خلاصه برای این که خیال خود را در ” توهین نکردن به اعتقادات توده ها ” یکسره راحت کنیم باید مانند اپورتونیست های چپ ایران ، دین را به عنوان یک چیز مقدس و نزدیک نشدنی ، با احترام تمام لب طاقچه گذاشت و مطلقا در باره ی آن سخن نگفت ، و مانند همیشه چپ فرصت طلب گمان برد که با ” مبارزه ی طبقاتی ” و ” نابودی سرمایه داری ” ، ” سوسیالیسم ” برقرار خواهد گردید و دین از بین خواهد رفت و عنصر آگاهی بدنیال آن خواهد آمد . یعنی عکس کردن پروسه . این بحث ها را اگر بخواهیم ساده تر کنیم باید گفت که نه پرولتاریای آگاه و متشکل بلکه چند سازمان زیرتی و سرشار از انحرافات ایدئولوژیک ، شوریک و سیاسی ، بجای آن ها و به نمایندگی از آن ها ، با چند سازمان خرده بورژوائی و بورژوائی متحد خواهند شد ، سرمایه — داری وابسته را از بین خواهند برد ، جمهوری دموکراتیک خلق را به وجود خواهند آورد و از طریق کودتای پنهانی یا آشکار ، متحدین خود را از صحنه خارج خواهند کرد ، به طرف سوسیالیسم براه خواهند افتاد و دین را سرکوب خواهند کرد . این سناریوی مضحک در این چند سال ده ها بار ، با لحنی کمی پوشیده تر و مبهم تر از طرف این یا آن سازمان چپ ایران ارائه شده (و در چند کشور آسیائی و افریقائی هم به کمک برادر بزرگ به روی صحنه آمده) است . بدیهی است که در این سناریو ، عنصر آگاهی جایی نمی تواند داشته باشد و ” پیشروی آگاه و رزمنده ی پرولتاریا ” حساب همه چیز را می کند و بجای پرولتاریا همه مقدمات و موخرات را فراهم می سازد ، بار سنگین یک مبارزه ی طولانی را از دوش پرولتاریا بر می دارد و سوسیالیسم را ساخته و پرداخته شده تحویل می دهد . البته نه به پرولتاریا ، بلکه به خودش !! در این سناریو ، عنصر آگاهی نه تنها جایی ندارد ، بلکه سرخر و مزاحم هم هست ، هم به هنگام ساختمان سوسیالیسم هم پس از پایان



ساختمان سوسیالیسم. این به اصطلاح کمونیست‌ها و سوسیالیسم با همه‌ای آن‌ها را فعلا رها کنیم و به بحث خود در باره‌ی برخورد کمونیست‌ها نسبت به دین ادامه دهیم. از مفهوم پرت‌توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها "کسسه بگذریم؛ البته برخوردی که کمونیست‌ها در هر شرایط، حتی در شرایط ویژه‌ی جامعه‌ی امروز ایران در رابطه با دین باید داشته باشند، بجای برخورد خصمانه، کینه‌توزانه و بورژوا مآبانه باید قبل از هر چیز، روشنگری و دادن آگاهی را هدف قرار دهند. حال این سؤال ممکنست پیش بیاید که در مقابل یورش همه‌جانبه‌ی یک رژیم اسلامی در فرو کردن خرافات و موهومات مذهبی در مغز توده‌ها، با استفاده از تمام وسائل ممکن و متصور از جمله سرکوب وحشیانه‌ی فیزیکی و روانی و فشار اقتصادی و از طریق استفاده انحصاری از روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در تمام ساعات روز و شب، در مقابل مسخ تاریخ و فرهنگ، نابودی علم، ایجاد تروریسم فکری، شستشوی مغزی و هزاران وسیله‌ی دیگر چه باید کرد؟ بنظر ما حتی امروز باید با خونسردی و صبورانه ولی قاطعانه و به نحوی روشن و سازش‌ناپذیر با دین به مقابله برخاست. بنظر ما حتی امروز اصلی‌ترین وجه مبارزه با دین، مبارزه در عرصه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی است. با سرنگونی رژیم اسلامی، وظیفه‌ی کمونیست‌ها در مبارزه با دین خاتمه نخواهد یافت، همان طوری که مبارزه‌ی کمونیست‌ها تا امحاء نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم، بی‌وقفه ادامه خواهد داشت. دین که سخت‌جان‌تر از تک‌تک نظام‌های طبقاتی است (و در کنار نظام‌های طبقاتی و با تطبیق خود با هر نظام طبقاتی پیشرفته‌تر، حیات خود را تضمین کرده، ضعیف شده ولی از بین نرفته است) و همان طوری که در صفحات قبل گفته‌ایم، حتی در نظام سوسیالیستی هم بلافاصله از بین نخواهد رفت در نتیجه وظیفه کمونیست‌ها در مبارزه با دین، حتی پس از آغاز ساختن سوسیالیسم نیز ادامه خواهد یافت. مدعیان سوسیال دموکراسی و کمونیسم در ایران، طی هشتاد سال، از بدوش کشیدن بار این مبارزه و انجام یکی از وظایف اساسی خود، خودداری کردند. آنچه ما امروز در جامعه‌ی خود با آن مواجهیم یکی از اثرات عدم انجام این وظیفه‌ی اساسی است. به هر تقدیر، بنظر ما، حتی امروز در شرایطی که دین در ابعاد تاریخی و "باور نکردنی"، چهره سیاه و وحشی خود را بر اساس یک حکومت ضد در صد اسلامی یعنی اسلام راستین (یعنی اسلام کلاما و واقعا منطبق با قرآن و احادیث و روایات) به نمایش گذاشته است، در زمانی که حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی،

هدف اساسی ما در مبارزه با دین، آن طوری که اپورتونیست‌های جنبش کارگری می‌گویند، "توهین" به اعتقادات توده‌ها نیست، مبارزه با دشمن آگاهی زحمتکشان، مبارزه با دشمن آزادی، تمدن، پیشرفت و در یک کلمه، مبارزه با دشمن بشریت است.

فرهنگی، مدنی جامعه و حتی زندگی خصوصی افراد، از چنگال مخوف آن در امان نمانده است، در زمانی که آرزوی هزار و چهار صد ساله‌ی رهبران مذهبی و دستیاران و پیروان ریز و درشت آن‌ها در برپایی حکومت محمد و خلافت عدل علمی، تحقق یافته است ("دیه" در آوردن کنونی برخی از آن‌ها، چیزی از اصل قضیه را تغییر نمی‌دهد)، وجه اصلی مبارزه‌ی کمونیست‌ها با دین باید در عرصه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی باشد. از طریق کارهای تحقیقی افشاگرانه، نوشته‌های مستند و روشنگرانه و آگاهی دهنده و از طریق تبلیغ و ترویج باید واقعیات را در مقابل موهومات قرار داد. تصادفاً ابزار این مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی به بهترین نحوه‌ی ممکن به یمن حکومت اسلامی در اختیار کمونیست‌ها قرار گرفته است. امروز راحت‌تر از هر زمان دیگری می‌توان زنجیرهای اسارتی را که دین (حتی بند بند حلقه‌ها و اجزای آن زنجیرها را) قرن‌هاست به دست و پای بشریت محروم و ستندیده بسته، هر چه دقیق‌تر و ملموس‌تر به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه نشان داد. کمونیست‌ها باید در مقابل فضاخوار و رسوائی اسلام راستین، قبل از این که انواع و اقسام "اسلام‌های راستین" دیگر از راه برسند و به رفع و رجوع و وصله و پینه کردن دین اسلام بپردازند، در تعمیق تجربیات روزمره کارگران و سایر زحمتکشان بکوشند. کمونیست‌ها امروز باید تز جدائی کامل دین از دولت را در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی و جدائی کامل دین از دستگاه‌های آموزشی را بطور قاطع و انعطاف‌ناپذیر مطرح کنند. کمونیست‌ها باید نشان دهند که چرا دین (چه راستین و چه غیر راستین) به عنوان یک نهاد، به هیچ وجه نباید در سیاست (دولت،



آموزش، قضاوت و غیره) دخالت داشته باشد و چرا نباید به هیچ وجه رضایت داد که ذهن کودکان و نوجوانان ما از خرافات و خُرعیلات مذهبی انباشته شود. باید نشان داد که در صورت عدم برخورد قاطع و سازش‌ناپذیر و فقدان مرزبندی مشخص در این زمینه چه نتایج فاجعه‌آمیزتری بیار خواهد آمد، و این تعبیر زیبایی مارکس در مقدمه‌ی نقد فلسفه‌ی حقوق هگل، در این زمینه، چه گویاست:

«اگر کلاه گیس گرد و غبار گرفته‌ای را نفی کنیم، باز کلاه گیس بدون گرد و غبار خواهیم داشت.»

باید به یک دوره‌ی هشتاد ساله‌ی توهم‌پراکنی در مورد اسلام ارتجاعی و اسلام «مترقی» خاتمه داد. امروز وظیفه‌ی کمونیست‌ها فقط «نفی کلاه گیس گرد و غبار گرفته» نیست بلکه تسریع‌پروسه‌ی بدور ریخته شدن هر دو «کلاه گیس» است.

کمونیست‌ها باید در مقابل فضاخت و رسوائی اسلام راستین، قبل از این که انواع و اقسام «اسلام‌های راستین» دیگر از راه برسند و به رفع و رجوع و وصله و پینه کردن دین اسلام بپردازند، در تعمیق تجربیات روزمره‌ی کارگران و سایر زحمتکشان بکوشند.

در جوامع کلاسیک، بورژوازی در مبارزه‌ی خونین خود علیه فئودالیسم، پایگاه فکری آن را نیز سلاشی کرد (البته از بین نبرد، نمی‌توانست از بین ببرد و نمی‌خواست از بین ببرد) ولی در جوامع تکامل نیافته‌ای نظیر ایران که بورژوازی موجودی ناقص‌الخلقه، زبون و فاقد هویت مشخص طبقاتی (به مفهوم دقیق عبارت است)، مبارزه با دین یعنی با ابزار عمده‌ی فریب و تحمیق توده‌ها و تداوم استثمار کارگران و سایر زحمتکشان جامعه، دشمن آزادی و پیشرفت و تمدن و تکامل جامعه، قبل از همه، بدوش کمونیست‌هاست. شانه خالی کردن از بدوش کشیدن این وظیفه‌ی اساسی تاریخی، شانه خالی کردن از بدوش کشیدن یکی از مهمترین و حیاتی‌ترین وظایف کمونیست‌ها، بویژه در مقطع کنونی حیات جامعه ماست که دین سلالاری و حکومت مذهبی، با جنایات بیشمار خود گرانبها ترین فرصت را برای انجام این وظیفه‌ی تاریخی در اختیار کمونیست‌های طرفدار رهائی طبقه‌ی کارگر از اسارت سرمایه، قرار داده است. اگر ما این کار را نکنیم، بخش‌هایی از خود، بورژوازی یا بورژوازی با ترمیم سوراخ‌های شکاف برداشته‌ی این سد و با وصله و پینه کاری‌ها، با ارائه‌ی انواع و اقسام اسلام‌های «راستین» (که در صفحات قبل درباره‌ی آن‌ها سخن گفته‌ایم) وظیفه‌ی خود را با حرکت از منافع بظاهر مغفلا و ت طبقاتی، بخوبی انجام خواهند داد. سد‌های محکم‌تر و خوش‌نماتری برای جلوگیری از رهائی طبقه‌ی کارگر بوجود خواهند آورد و به استثمار و ناآگاهی تداوم خواهند بخشید.

زمانی بود که کم و بیش می‌شد ادعا کرد که با حمله به دین توده‌ها را از خود خواهیم راند. این ادعا در آستانه‌ی قیام بهمن ۵۷ و مدتی پس از آن، بسیار رواج داشت، این ادعا، درست یا غلط (در همان وقت از اساس غلط)، لااقل الان صادق نیست، نه تنها حلقه‌ی طرفداران این تز، بسیار تنگ‌تر شده بلکه مهمترین این که توده‌ها، حداقل بخش قابل توجهی از آن‌ها، از دین ریمیده شده یا در حال ریمیده شدن هستند. اگر کمونیست‌های ایران هوشیار باشند، با کمک به این ریمیده‌ها و در حال ریمیده شدن‌ها، با تعمیق تجربه‌ی روزمره‌ی آن‌ها و با بردن عنصر آگاهی در میان آن‌ها، در هموار کردن راه تدارک انقلاب سوسیالیستی می‌توانند گام‌های غول‌آسایی بردارند، گام‌هایی که هر چند با چشم‌های عادی و غیر مسلح، در کوتاه مدت، مرئی نباشد. اگر قبول داریم که رژیم ولایت فقیه، دشمن کارگران و سایر زحمتکشان و حامی سرمایه‌داران است، اگر قبول داریم که دین در تمامی ادوار تاریخ و در تمام جوامع بشری طرفدار نظام و طبقه‌ی حاکم بوده است (قرن‌های متمادی در خدمت نظام‌های پیش سرمایه‌داری و امروز در خدمت سرمایه‌داری)، بنابراین مبارزه با دین و انشاء ماهیت آن یکی از پیش شرط‌های مبارزه‌ی طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است. چرا که دین یکی از سد‌های محکم در مقابل آگاهی کارگران و رهائی جامعه از استثمار در جوامع طبقاتی است (۳۰). اگر تا کنون دین،

۳۰- دید مکانیکی و تجریدی انواع و اقسام «مارکسیست-لنینیست»‌های وطنی در دو سه سال اول بعد از انقلاب، در مطلق کردن زیر بنای اقتصاد و در بی توجهی کامل به اهمیت مسائل روحانی (که دین بخشی از آن، و در شرایط ویژه‌ی جامعه‌ی ما، بخش قابل توجهی از آنست)، و در ارائه‌ی تز اپورتونیستی و غیر مارکسیستی: در مبارزه با امپریالیسم و «سرمایه‌داری وابسته» گویا کم سرمایه‌داری از بین



همه جا ، در پشت طبقه ی حاکم قرار داشت و اگر امروز نیز دین ، همه جا ، پشت سر نظام سرمایه داری مخفی شده است ، در شرایط کاملاً بدیع در کشور ما ، این سرمایه است که خود را زیر عبا ی دین ، مخفی کرده است . آیا در این حال ، بجای مبارزه با سرمایه باید تمامی تلاش خود را در مبارزه با دین متمرکز کرد ؟ هیچ کمونیستی چنین نمی گوید . تمام بحث ما اینست که شرایط ویژه ی جامعه ، برخورد مشخص می طلبد . بحث ما اینست که جنبش چپ ایران از آغاز تا امروز ، در زمینه ی برخورد با دین ، برخوردی سازش کارانه ، فرصت طلبانه و غیر مارکسیستی داشته است و این برخورد غلط ، لااقل امروز در شرایط ویژه ی جامعه باید تصحیح شود ، یعنی علی رغم شرایط کاملاً متفاوت ایران با اروپای اواخر قرن نوزدهم و روسیه اوایل قرن بیستم ، از طرف کسانی که خود را مارکسیست یا مارکسیست - لنینیست می دانند ، لااقل تا همان حد مارکس و انگلس و لنین با دین بطور جدی مبارزه شود . بیان ضرورت انجام حداقل وظیفه ی کمونیست ها آیا توقع زیاد است ؟ بحث ما اینست که از شرایط مناسبی که حکومت اسلامی بوجود آورده و جنایات این رژیم متکی بر دین اسلام و قرآن ، باید حداکثر استفاده را کرد و باید ماهیت اسلام واقعاً راستین یعنی اسلام صدر اسلام (۲۳ + ۵ سال) ، یعنی اسلام خمینی را به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه (و نیز به بسیاری از مدعیان مارکسیسم - لنینیسم) نشان داد و مدام چشم به اسلام " مترقی " ، " ضد امپریالیست " ندوخت و بخند هشتاد ساله ی دمسازی دین و مارکسیسم را هر روز به نوعی و به شکلی تداوم نداد . باید نشان داد و می توان نشان داد که انواع و اقسام اسلام های " راستین " دیگر ، اسلام راستین نیستند و کسانی که از آن دم می زنند ، دانسته یا ندانسته دروغ می گویند . باید نشان داد و می توان نشان داد که اسلام عمیقاً و واقعاً راستین (با توجه به قرآن ، احادیث و روایات ، زندگی و عملکرد محمد و امامان شیعه و غیره) همین اسلامی است که خمینی و رژیم نفرت انگیز او بطور مجسم در مقابل چشمان ما و جهانیان به نمایش گذاشته است .

شرایطی که مردم کشور ما در آن بسر می برند ، شرایطی که کمونیست ها و زحمتکشان جامعه ی ما با آن مواجه اند در تاریخ مدرن جامعه ی بشری و در جنبش کمونیستی جهان بی نظیر است . مارکس و انگلس و لنین ، البته در تاریخ بسیار نمونه هایی از این قبیل آشنائی داشته اند ولی بر خلاف کمونیست های ایرانی ، با یک چنین پدیده ی شومی مستقیماً مواجه نبوده اند . نیروهائی که عادت کرده اند در هر مورد نسخه ی پیچیده شده ای از انبان " ارشوی های کلمات قصار " کلاسیک های مارکسیسم ، بویژه از لنین ، بیرون بیاورند ، البته نباید تعجب کرد که در این زمینه ، مانند بسیاری از زمینه های دیگر ، گنج شوند و بطوری که شاهد بوده ایم به مدت دو سه سال بعد از ظهور و قدرت گرفتن یک حکومت اسلامی

می رود و با ازمیان برداشته شدن سرمایه داری وابسته ، دین هم یک مرتبه از بین خواهد رفت ، ضربات خرد کننده ای به اعتبار چپ ایران (به ویژه به خود آن سازمان ها) وارد آورد و اثرات شومی در منحرف کردن روند انقلاب سیاسی بهمین ۵۷ و در خنثی کردن شور انقلابی کارگران و سایر زحمتکشان و متعاقباً در برآوردن یاس و ناامیدی در میان آن ها و منفعل کردن نشان بر جا گذاشت . در غلط بودن این ترزاها ، در عرصه ی شوریک ، برای ما از همان آغاز تردیدی وجود نداشت و برایتی اجتماعی نیز ورشکستگی آن ها را نشان داد . یکی از مواردی که مارکسیست ها را از دگماتیست ها و دیالکتیسیست ها را از مکانیست ها جدا می کند ، همین مقوله ی زیر بنا و رویناست که در این جا فرصت باز کردن آن را نداریم فقط به دو رکن اساسی آن بطور گذرا ، اشاره کنیم :

۱- زیر بنا ، نه لزوماً در هر شرایط ، بلکه در نهایت ، تعیین کننده است .

۲- پیوند زیر بنا و روینا ، نه مکانیکی ، بلکه دیالکتیکی است ، ارتباط آن ها نه یک جانبه بلکه دو جانبه است و نتیجتاً تاثیر آن ها بر هم تاثیر متقابل است .

در مورد دومین ترانحرافی چپ امپریونیست و پوپولیست ایران (طرفداران انواع و اقسام انقلاب های دو طبقه و چند طبقه) باید گفت از انحرافات بینشی و شوریک این ترکه بگذریم ، شکل معکوس آن درست است ، بدین معنا که با مبارزه با دین ، با نظام طبقاتی و سرمایه داری هم مبارزه کرده ایم ؛ مرگ آن را تسریع می کنیم و سوسیالیسم راحت تر و با پرداخت بهائی کمتر می تواند متحقق شود . مبارزه با دین یکسری از پیش شرط های مبارزه با نظام طبقاتی است . بورژوازی انقلابی قرن نوزدهم بسیار هوشیارتر ، آگاه تر و انقلابی تر از به اصطلاح کمونیست های امروزی ما بود چرا که بدین در یافتن بود که بدون مبارزه ی قاطع با دین و بدون در هم شکستن ستون فقرات دین ، دشمن خود (فتوالبیسم) را نمی تواند از پای در آورد . بورژوازی بدون مبارزه با دین ، بر فتوالبیسم پیروز نمیشد . بدون مبارزه ی قاطعانه ی کمونیست ها با دین ، بدون دخالت گسترده و همه جانبه ی عنصر آگاهی ، پرولتاریا به مفهوم واقعی بر بورژوازی پیروز نخواهد شد و سوسیالیسم به مفهوم واقعی آن تحقق نخواهد یافت . " سوسیالیسم " هائی از نوع ساخت " یالتا " ، پرولتاریای مایوس از " سوسیالیسم " را به زیر پرچم ژان پل دوم ها ، استفسر گمپ ها و لئخ والسها (که بطوری که نظریون نشان داده است در مقابل ژان پل دوم زانو می زنند و دست او را می بوسند) خواهد برد .



در ایران، مرتباً به معنای دقیق کلمه، هذیان بگویند. باری که امروز در مقابله با دین بدوش کمونیست‌های ایرانیست است به مراتب سنگین‌تر از باری است که بدوش رهبران سوسیالیسم علمی و مارکسیست‌های جوامع پیشرفته بود. به هر تقدیر، حداقل چیزی که می‌توان گفت اینست که امروز، برخورد قاطعانه نسبت به دین یکی از اساسی‌ترین وظایف کمونیست‌های کشور ما ست و امروز (کمتر از هر زمان دیگر)، تحت هیچ توجیه "ثئوریک" یا علمی (دقیق‌ترین کسه پراگماتیسم اپورتونیستی) نمی‌توان از بدوش کشیدن بار این وظیفه، شانه خالی کرد. شاید (با توجه به شناختی کسه از گروه‌ها و سازمان‌های چپ سنتی داریم، می‌گوئیم "شاید"، یعنی زیاد هم نباید امیدوار بود) که این حرکت ما آغازی باشد برای خاتمه دادن به گیج‌سری‌ها و پرت‌وپلاگوئی‌های چپ ایران (۲۱). یک انحراف ریشه‌دار هشتاد ساله، بلافاصله، با "معجزه" هم تصحیح شدنی نیست و این انحراف یعنی سنت اپورتونیستی عدم برخورد با دین، حلقه ایست از زنجیر انحرافات موجود و سنت‌های انحرافی دیگر در جنبش کمونیستی جهانی و بازتاب تمامی آن انحرافات در چپ ایران، حلقه‌هایی که به هم پیوند خورده و در مجموع چیزی را تشکیل داده‌اند بنام جنبش چپ ایران که هم‌اکنون (هرچند در هم ریخته ولی کم و بیش موجود) در برابر خود داریم. نظر به اعتقادی که به صحت و حقانیت مبارزه با دین و ضرورت آن داریم به عنوان یک سازمان کمونیستی وظیفه حتمی خود دانسته‌ایم که آن را بدواً در سطح چپ ایران و متعاقباً در سطح وسیع‌تر مطرح کنیم و در حد توان خود در تصحیح مواضع غیر مائریالیستی، التقاطی، اپورتونیستی یا غیر مارکسیستی حاکم بر جنبش چپ ایران بکوشیم *

د. قباد

۲۱. مخاطب ما در این دوره‌ی جدید رهائی، همان طوری که در آغاز این مقاله گفته‌ایم، عمدتاً توده‌های چپ است. توده‌هایی کسه "سرخورده از آموخته‌های پرخدش‌ی گذشته و ناتوان از شناخت ریشه‌های کج روی، دچار انفعال و پراکندگی شده‌اند" و نه لزوماً سازمان‌های سنتی چپ ورشکسته در عرصه‌ی ثئوریک، ایدئولوژیک و سیاسی.